

سروده است: «روزی که ابوموسی برای سخنرانی برخاست مهاجر با پسندیدگی برای جهاد به میدان رفت، آری خانواده، خانواده دین است که آن را میان قبیله مذحج چون گهری گران بها می شناسیم»^۱

گوید: مهاجر در جنگ شوشتر درحالی که روزه بود تصمیم گرفت خود را به خدا بفروشد - در راه او جان بازی کند. یکی از برادران او پیش ابوموسی آمد و او را از روزه بودن مهاجر آگاه ساخت. ابوموسی گفت: همه روزه داران را سوگند می دهم که روزه بکشایند. مهاجر روزه گشود و به میدان رفت و کشته شد.

گوید عبدالله بن عمرو که پدر معمر منقری است، از گفته عبدالوارث بن سعید، از حسین بن ذکوان مُعلم، از ابن بریده ضمن سخنی که در آن توصیف زیاد بن ربیع آمده بود ما را خبر داد که: * ربیع بن زیاد حارثی مردی سپیدچهره و کم گوشت و لاغر میان بوده است.^۲

سُوید بن مَثعبه یربوعی

از قبیله تمیم است و از کسانی است که به روزگار حکومت عمر بن خطاب در کوفه برای خود زمینی را مشخص و خط کشی کرده بودند. سُوید مردی سالخورده و فرتوت بوده و از عمر بن خطاب چیزی روایت نکرده است. او مردی سخت کوش در عبادت بوده است.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از ابو حیان تیمی، از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است: * به خانه سُوید بن مَثعبه که از افرادی بود که برای خود زمینی را خط کشی کرده بودند رفتم. پارچه بی بر سُوید بود و اگر صدای همسرش را نشنیده بودم که می گفت خویشاوندانم به فدایت چه به تو بخورائیم و چه بیاشامانیم، نمی فهمیدم که زیر آن پارچه کسی است. و ناگاه متوجه سُوید شدم که چهره بر خاک نهاده است و چون مرا دید گفت: ای برادرزاده، استخوانهای زانو و لگن چنان فرسوده شده و استخوان پشت چنان

۱. وَ یَوْمَ قَامَ ابوموسی بِحُطْبَتِهِ راح المهاجر فی جل باجمال

فالیبت بیت بنی دین تعرفه فی آل مذحج مثل الجوهر الغالی

۲. برای آگهی بیشتر درباره ربیع بن زیاد و آزادمنشی و خویهای پسندیده اش، لطفاً به ترجمه نهاییه الارب، ج ۴، ص ۲۴۴ و نیز ج ۷، ص ۱۰۷ مراجعه فرمایند.

بی توان شده است که برای بندگی کردن و خوابیدن جز همینگونه که می بینی راهی باقی نمانده است و حال آنکه دوست نداشتم به اندازه تراشه ناخنی کاسته شوم.

مِعْضَدُ بِنِ یَزِیدِ عِجْلِی

کنیه اش ابوزیاد و او هم از عابدان سخت کوش بوده است. او و گروهی از یاران عبدالله بن مسعود به صحرا و کنار گورستان کوچیده بودند و آن جا به عبادت پرداخته بودند. عبدالله پیش آنان رفت و ایشان را از آن کار بازداشت. معضد به روزگار حکومت عثمان بن عفان برای جهاد به آذربایجان رفت که اشعث بن قیس والی آن جا بود و همان جا به شهادت رسید.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از منصور، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است: «معضد در دعای دست خود در نمازش می گفت: «پروردگارا مرا با خواب اندکی سیرخواب کن.» و پس از آن هرگز در نمازهایش خواب آلوده دیده نشد. منصور می گوید: به ابراهیم گفتم یعنی در نمازهای واجب؟ گفت: نه در نمازهای مستحبی

گوید سعید بن منصور، از جریر بن عبدالحمید، از منصور، از ابراهیم، از همام بن حارث ما را خبر داد که می گفته است: «معضد عجلی در سجده خوابش برد و سپس برخاست و ساعتی راه رفت و عرضه داشت: بارخدا یا مرا با خواب اندکی سیرخواب فرمای. معضد، محدثی ثقة و کم حدیث بود.

برادرش، قیس بن یزید

او به ناحیه سواد می آمد و خرید و فروش می کرد. معضد می گفته است: قیس بهتر از من است که چیزی می خورد و می فروشد و از درآمدش هزینه مرا می پردازد - بر من انفاق می کند.

أویس قرنی

او از قبیله مراد است. نام و نسبش چنین است: اویس بن عامر بن جزء بن مالک بن عمرو بن

سعد بن عَصْوَان بن قَرْن بن رَدْمَان بن نَاجِیة بن مراد، و مراد همان یحابر بن مالک بن اُدد از قبیلهٔ مذحج است.

گوید هاشم بن قاسم، از سلیمان بن مغیره، از سعید جُریری، از ابونضرة، از اُسَیر بن جابر ما را خبر داد که می‌گفته است: * در کوفه محدثی بود که برای ما حدیث می‌کرد و چون او از آن کار آسوده می‌شد و سخن را به فرجام می‌رساند مردم پراکنده می‌شدند و تنی چند باز می‌ماندند که میان ایشان مردی بود که چنان سخن می‌گفت که از هیچ‌کس همانند سخن او نشنیدم. من او را دوست می‌داشتم و او را گم کردم. به یاران خود گفتم: آیا آن مرد آن چنانی را که با ما همنشینی می‌کرد می‌شناسید. مردی از آن میان گفت: آری من می‌شناسمش او اویس قرنی است. پرسیدم خانه‌اش را می‌دانی؟ گفت: آری. همراهش رفتم و کوبهٔ حَجْرَةُ اُویس را زدم، بیرون آمد، گفتم: ای برادر چه چیزی تو را از آمدن پیش ما باز داشته است؟ گفت: برهنگی. اُسَیر می‌گوید و بدین سبب اشخاص او را مسخره می‌کردند و آزار می‌دادند. به او گفتم: این جامه را بگیر و بپوش. گفت: چنین مکن که چون این را بر تن من بینند باز هم آزارم خواهند داد. چندان اصرار کردم که آن را پوشید و بیرون آمد. آنان گفتند: خیال می‌کنید این جامه را از چه کسی با فریب به چنگ آورده است؟ گوید: اویس آن جامه را از تن بیرون آورد و گفت: می‌بینی؟ اُسَیر می‌گوید: به مجلس و عطف رفتم و به آنان گفتم از این مرد چه می‌خواهید؟ چرا اگر برهنه باشد یا جامه بر تن کند آزارش می‌دهید؟ و با آنان سخنان درشت گفتم.

اُسَیر می‌گوید قضا را گروهی از کوفیان پیش عمر رفتند و میان ایشان یکی هم کسی بود که اویس را مسخره می‌کرد. عُمَر از ایشان پرسیده است آیا آن‌جا در کوفه کسی از قرنی‌ها زندگی می‌کند؟ عمر در پی سخن خود چنین افزوده است که رسول خدا (ص) فرمود: مردی به نام اُویس از یمن پیش شما خواهد آمد که در یمن کسی جز مادر ندارد و گرفتار پیسی بوده و دعا کرده است و خداوند آن‌را از میان برده و فقط به اندازه درهمی باقی مانده است، هر کدامتان او را دیدید از او بخواهید که برای شما آمرزش خواهی کند. عمر گفته است: آن مرد پیش ما آمد، از او پرسیدم از کجایی؟ گفت: یمنی هستم. پرسیدم نامت چیست؟ گفت: اُویس. پرسیدم چه کسی را در یمن باقی گذارده‌ای؟ گفت: تنها مادرم را. گفتم: آیا گرفتار پیسی بوده‌ای و دعا کرده و خدا را فراخوانده‌ای و آن بیماری را از تو برده است؟ گفت: آری. گفتم برای من آمرزش خواهی کن، گفت: ای امیر مؤمنان کسی چون من

برای کسی چون تو آمرزش خواهی می‌کند؟ و برای من آمرزش خواهی کرد. عمر می‌گوید: به او گفتم تو برادر منی و از من جدایی مکن، ولی او شتابان از من رو پنهان کرد و مرا خبر رسیده است که پیش شما و به کوفه آمده است.

گوید آن مردی که اویس را مسخره و تحقیر می‌کرد گفت: ای امیر مؤمنان چنین کسی میان ما نیست و ما او را نمی‌شناسیم. عمر گفت: او چنان مردی است که فروتنی و شکسته‌نفسی می‌کند. آن مرد گفت: ای امیر مؤمنان مردی میان ما به نام اویس وجود دارد که او را مسخره می‌کنیم. عمر گفت: در یاب و نمی‌بینم که بتوانی دریابی.

گوید آن مرد بازگشت و پیش از آن‌که به خانه خود و پیش افراد خانواده‌اش برود پیش اویس رفت. اویس گفت: شیوه تو این چنین نبود تو را چه پیش آمده است؟ گفت: شنیدم عمر در باره تو چنین و چنان می‌گوید و اینک ای اویس برای من آمرزش خواهی کن. اویس گفت: این کار را انجام نمی‌دهم مگر آنکه تعهد کنی که از این پس مرا مسخره نکنی و آنچه را از عمر شنیده‌ای برای کسی بازگو نکنی. گوید: اویس برای او آمرزش خواهی کرد. اُسَیر می‌گوید چیزی نگذشت که موضوع اویس در کوفه فاش شد. اُسَیر می‌گوید، پیش او و به خانه‌اش رفتم و گفتم: ای برادر شکفتیها در تو می‌بینم که از آن آگاه نبودیم. گفت: در این کار چیزی که میان مردم به آن بسنده کنم وجود ندارد و هیچ بنده‌ای جز در برابر کارش پاداش داده نمی‌شود. گوید: سپس از ایشان روی نهان کرد و رفت.^۱

محمد بن سعد گوید فضیل بن دکین، از شریک، از یزید بن ابی‌زیاد، از عبدالرحمان بن ابی‌لیلی ما را خبر داد که می‌گفته است: «در جنگ صفین مردی از شامیان بانگ برداشت و از یاران علی (ع) پرسید آیا اویس قرنی میان شماست؟ گفتند: آری. آن مرد گفت: از رسول خدا که بر او و خاندانش در و دباد شنیدم که فرمود از برگزیدگان تابعان یکی اویس قرنی است و سپس تازیانه بر مرکب خود زد و با تاخت و تاز به ایشان پیوست.

گوید مسلم بن ابراهیم، از سلام بن مسکین ما را خبر داد که می‌گفته است مردی برای من حدیث کرد که: «حضرت ختمی مرتبت فرموده است: دوست من از این امت اویس قرنی است.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از سعید جُرَیری، از ابونضرة، از اُسَیر بن جابر

۱. حافظ ابونعیم اصفهانی حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۸۰ پس از نقل این داستان نوشته است این موضوع حدیث درستی است که مسلم در صحیح خود آورده است.

از عمر بن خطاب ما را خبر داد که * به اُویس گفته است: برای من آمرزش خواهی کن. اویس گفته است: چگونه من برای تو که همنشین رسول خدا بوده‌ای آمرزش خواهی کنم؟ عمر گفته است: شنیدم پیامبر می فرمود «برگزیده تر تابعان مردی به نام اُویس است». در این حدیث هم مانند همان حدیث سلیمان موضوع به تفصیل آمده است.

یحیی بن خلیف بن عقبه از ابن عون، از محمد ما را خبر داد که می گفته است * به عمر فرمان داده شده بود که اگر با مردی از تابعان دیدار کرد از او بخواهد که برای او آمرزش خواهی کند. محمد در پی این سخن می گفته است مرا خبر دادند که عمر بن خطاب در موسم حج نام اویس را می برده و او را صدا می کرده است.

گوید علی بن عبدالله، از معاذ بن هشام دستوایی ما را خبر داد که می گفته است پدرم از قتاده، از زرارة بن اُوفی، از اسپر بن جابر برای من نقل کرد که می گفته است * هرگاه نمایندگان و نیروهای امدادی یمن پیش عمر می آمدند از ایشان می پرسید آیا اُویس بن عامر میان شماست؟ تا آنکه به اویس دست یافت و از او پرسید آیا تو اُویس بن عامری؟ گفت: آری. گفت: از شاخه قَرَن قبیله مرادی؟ گفت: آری. پرسید آیا گرفتار بیماری پرسی بوده‌ای و از آن بهبود یافته‌ای جز به اندازه درمی؟ گفت: آری. گفت: و تو را فقط مادری است؟ اویس گفت: آری. عمر گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود:

«اُویس بن عامر از شاخه قَرَن قبیله مراد پیش شما خواهد آمد، گرفتار پرسی بوده و از آن جز به اندازه درمی شفا یافته است، مادری دارد و اُویس نسبت به او سخت مهربان است، اگر پروردگار را به چیزی سوگند دهد خداوند آن را برمی آورد. ای عمر اگر توانستی که برای تو آمرزش خواهی کند این کار را انجام بده». اینک ای اویس برای من آمرزش بخواه. اویس برای او آمرزش خواهی کرد.

عمر به او گفت: آهنگ کجا داری؟ گفت: کوفه. عمر گفت: آیا برای حاکم کوفه نامه‌یی بنویسم که نسبت به تو خیراندیشی کند؟ اویس گفت: نه، دوست تر دارم میان مردم معمولی و خاکی باشم.

گوید: سال بعد یکی از اشراف کوفه حج گزارد و با عمر برخورد. عمر از او پرسید اُویس را در چه حالی رها کردی؟ گفت: او را در حالی که دارای حجره‌یی ویران و متاعی اندک بود رها کردم. عمر به آن مرد گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود «ای عمر! اویس بن عامر که از شاخه قَرَن قبیله مراد و از مددکاران یمن است پیش تو خواهد آمد. او را

بیماری پسی بوده و از آن جز به اندازه درمی بهبود یافته است، مادری دارد که اویس بر او سخت مهربان و نیکوکار است، اگر خدای را سوگند دهد همانا که پروردگار سوگندش را برمی آورد اگر توانستی که برای تو آموزش خواهی کند چنان کن». گوید چون آن مرد به کوفه آمد پیش اویس رفت و او را گفت: برای من آموزش خواهی کن. اویس به او پاسخ داد تو اینک از سفری پسندیده برگشته‌ای، تو برای من آموزش خواهی کن. اویس از او پرسید عمر را دیدی؟ گفت: آری. اویس برای عمر آموزش خواهی کرد. گوید مردم مقام اویس را درک کردند و او از آن شهر بیرون رفت.

اُسیر می‌گوید: بر او جامه‌یی پوشاندم که چون مردم او را می‌دیدند می‌گفتند این جامه برای اویس از کجا فراهم آمده است؟

گوید قبیصة بن عقیبه، از سفیان، از ابن یسیر بن عمر، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش اویس قرنی رفته و دیده است چیزی برای پوشیدن ندارد و نمی‌تواند برهنگی خود را بپوشاند و جامه بر او پوشانده است.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از قیس بن یسیر بن عمرو، از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * برای رهایافتن اویس از برهنگی دو جامه بر او پوشانده است و می‌گفته است چه چیزها که از پسر عموی خود کشید - چه رنجها که از او چشید.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوالاحوص ما را خبر داد و گفت می‌گفته است یکی از یاران ما او را خبر داده که * مردی از قبیله مراد پیش اویس آمد و بر او سلام داد و اویس پاسخ داد. آن مرد پرسید ای اویس چگونه‌ای؟ گفت: خدای را سپاس و ستایش خوبم. آن مرد پرسید روزگار بر شما چگونه است؟ اویس گفت: از کسی که چون روز را به شب می‌رساند نمی‌بیند که شب را به صبح برساند و چون شب را به صبح می‌رساند نمی‌بیند که روز را به شب برساند چه می‌پرسی؟ ای برادر مرادی همانا که مرگ برای مؤمن شادی باقی نگذارده است و شناختن مؤمن حقوق خدا را برای او سیم و زری باقی نگذارده است. ای برادر مرادی! برپاداشتن فرمان خدا برای مؤمن دوستی باقی نگذارده است. به خدا سوگند ما مردم را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنیم و آنان ما را دشمن می‌دارند و برای خود در دشمنی با ما از تبه‌کاران یارانی پیدا می‌کنند و به خدا سوگند آهنگ کارهای بزرگی نسبت به من کردند، و به خدا سوگند که آن کارها مانع قیام من برای حق و در راه خدا نشد.

گوید فضل بن دکین، از سیف بن هارون برجمی، از منصور، از مسلم بن سبور ما را

خبر داد که می‌گفته است، پیرمردی از بنی حرام از گفتهٔ هرم بن حیان عبیدی^۱ برای من حدیث کرد که می‌گفته است: * از بصره به کوفه آمدم اویس قرنی را کنار رود فرات پابره‌ننه دیدم، گفتم: ای برادر چگونه‌ای، ای اویس در چه حالی؟ مرا گفتم: ای برادر تو چگونه‌ای؟ گفتم: برای من حدیثی بگو. گفتم: خوش ندارم که محدث و داستان‌سرا و فتوی‌دهنده باشم و نمی‌خواهم این در را برای خود بگشایم، سپس دستم را گرفت و گریست. گفتم: برای من قرآن بخوان. گفتم: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و شروع به خواندن آیات نخست تا ششم سوره دُخان کرد، و از هوش رفت و چون به خود آمد، گفتم: تنهایی برای من دوست‌داشتنی‌تر است.

اویس مردی ثقه بوده و از هیچ‌کس حدیثی نقل نکرده است.^۲

عبدة بن هلال ثقفی

عمر بن خطاب او را سوگند داد که روز عید فطر و عید قربان را روزه بگشاید.^۳ عبده می‌گفته است: هیچ شبی گواه خفتن من نبوده است و هیچ روزی را بدون روزه نگذرانده‌ام، خدایش رحمت‌کناد و از او خوشنودباد.

ابو غدیره ضبّی

نامش عبدالرحمان و نام پدرش خَصْفَة بوده است.

گوید ابوخیثمه زُهیر بن حرب، از جریر، از مغیره ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابو غدیره عبدالرحمان بن خصفه خود می‌گفت که همراه نمایندگان بنی ضبّه پیش عمر بن خطاب رفتیم و آنان خواسته‌ها و نیازهای خود را برآوردند جز من که نتوانستم. قضا را عمر

۱. هرم بن حیان، از پارسایان بسیار نامور نیمه اول سده اول هجری است که او را یکی از پارسایان هشت‌گانهٔ تابعان شمرده‌اند، شرح حالش در جلد هفتم طبقات خواهد آمد.

۲. جای شگفتی است که چرا محمد بن سعد از شهادت جناب اویس سخنی نگفته است و حال آنکه به گفتهٔ نصر بن مزاحم منفردی در گذشته به سال ۲۱۲ هجری در وقعة صفین، ص ۳۲۴ و نقل ابی ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه، ج ۸، ص ۹ و زرکلی در الاعلام، ج ۱، ص ۳۷۵ اویس در جنگ صفین در التزام حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) شهید شده است.

۳. مگر روز عید فطر هم روزه می‌گرفته است!^۴

درحالی که سوار بر مرکب بود از کنار من گذشت من جست زدم و پشت سر عمر بر مرکب قرار گرفتم. عمر گفت: کیستی؟ گفتم: مردی ضبّی ام. گفت: چه خشن. گفتم: ای امیر مؤمنان بر دشمن خشن هستم. گفت: و بر دوست، اینک خواسته خود را بگو. خواسته ام را بر آورد و گفت: از پشت مرکب ما پیاده شو.

سعد بن مالک عبّسی

او از عمر بن خطاب روایت کرده است و حلام بن صالح عبّسی از او روایت می کند.

حبيب بن صهبان اسدی

کنیه اش ابو مالک است. او از عمر بن خطاب روایت کرده است. محدثی شناخته شده و کم حدیث است.

کسانی از این طبقه که از علی بن ابی طالب و عبدالله بن مسعود روایت کرده اند

حارث بن سُوید تیمی

او از قبيلة تیم الرباب است. از علی و عبدالله بن مسعود و حذیفه و سلمان روایت کرده است. گوید قبیصة بن عُقبه، از سفیان، از اعمش، از ابراهیم تیمی، از حارث بن سُوید ما را خبر داد که می گفته است * گاهی مردی از پی ما روان می شد و پیش عبدالله بن مسعود می آمد و عبدالله او را نمی پذیرفت و برمی گرداند.

گوید اسماعیل بن ابراهیم اسدی، از ابو حیان تیمی از پدرش ما را خبر داد که ضمن حدیثی می گفته است * کنیه حارث بن سَوید، ابو عایشه بوده است.

محمد بن عمر واقدی و جز او گفته اند که حارث بن سَوید به روزگار حکومت عبدالله بن زبیر در کوفه در گذشته است. او محدثی ثقه و پر حدیث بوده است.

حارث بن قیس جُعفی

از قبیله مذحج است. از علی بن ابی طالب و عبدالله بن مسعود روایت کرده است. گوید یحیی بن آدم، از شریک، از محمد بن عبدالله مرادی، از عمرو بن مره، از خیثمه ما را خبر داد که می گفته است: ابو موسی اشعری پس از آنکه بر جنازه حارث نماز گزارده بودند بر پیکر او نماز گزارد. یحیی بن آدم می گوید از شریک شنیدم می گفت: ابو موسی پس از آنکه بر پیکر حارث نماز گزارده شده بود عهده دار پیشنمازی شد و بر جنازه او نماز گزارد.

حارث اَعْوَر

پسر عبدالله بن کعب بن اسید بن خالد بن حوث است. نام اصلی حوث، عبدالله پسر سُبُع بن صعب بن معاویه بن کثیر بن مالک بن جشم بن حاشد بن خَیْران بن نوف بن همدان است. حوث برادر سبیع است که خاندان ابواسحاق سبعی تبارشان به او می رسد. حارث از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است. او زشت گفتار و در روایت ضعیف بوده است.

گوید مسلم بن ابراهیم، از منذر بن ثعلبه، از علباء بن احمر ما را خبر داد که: علی بن ابی طالب علیه السلام خطبه بی ایراد کرد و ضمن آن فرمود: ای مردم چه کسی علمی را به یک درم می خرد؟ گوید: حارث اَعْوَر دفترهایی را به یک درم خرید و آنها را به حضور علی (ع) آورد و آن حضرت برای او در آنها علوم بسیاری نوشت. سپس علی (ع) بار دیگر سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم کوفه کسی که نیم مرد است بر شما پیشی گرفت - گوی سبقت را ربود.^۱

گوید فضل بن دکین، از شریک، از جابر، از عامر ما را خبر داد که می گفته است: خودم حسن و حسین را دیدم که از حارث اعور درباره احادیث علی (ع) سؤال می کردند.

۱. چون یک چشم اعور کور بوده است از او به صورت نیم مرد یاد فرموده است.

و جریر از مغیره، از شعبی روایت می‌کند که می‌گفته است: «حارث اعور برای من این حدیث را نقل کرد و حارث دروغگو بود.»^۱

گوید فضل بن دکین از زُهِیر، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است گفته می‌شد: «در کوفه درباره احکام میراث کسی داناتر از عبیده و حارث اعور نبود.»

گوید فضل بن دکین، از زهیر بن معاویه، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: «پشت سر حارث اعور که امام جماعت قبیله ایشان بوده نماز می‌گزارده است. گوید: اعور بر مردگان ایشان هم نماز میت می‌گزارد و پس از پایان نماز میت یکبار بر جانب راست سلام می‌داد.»

گوید وکیع از اسرائیل، از ابواسحاق، از گفته خود حارث اعور ما را خبر داد که می‌گفته: «وصیت کرده است که عبدالله بن یزید انصاری بر جنازه‌اش نماز بگذارد.»

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: «حارث اعور وصیت کرده بود عبدالله بن یزید انصاری بر جنازه‌اش نماز بگذارد و همو بر جنازه‌اش نماز گزارد و چهار تکبیر گفت و سپس جنازه را برداشتیم و چون نزدیک گور رسیدیم، عبدالله گفت: جنازه را همین جا پایین پای گور بر زمین نهید. گوید: بر زمین نهادیم. و او پارچه‌یی را که روی جسد کشیده بودند کنار زد و برداشت و من مقداری مواد خوشبو روی کفن دیدم. عبدالله سپس گفت: پارچه را کنار بگذارید که مرد است.»^۲

گوید وکیع، از اسرائیل، از ابواسحاق برای ما نقل کرد که می‌گفته است: «روی نعش حارث اعور مواد خوشبو نهاده بودند.»

گوید وهب بن جریر، از شعبه، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: «حارث وصیت کرد که عبدالله بن یزید بر جنازه‌اش نماز بگذارد. عبدالله پیکر حارث را از سوی پایین گور به گور درآورد و گفت این کار سنت است و گفت پارچه فزون بر کفن را که بر او کشیده بودند کنار زنند و افزود که این پارچه را بر جنازه زننها می‌کشند.»

گوید حسن بن موسی، از زهیر، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: «در

۱. بر خوانندگان گرامی پوشیده نیست که سخن شعبی در قبال تأیید دو نوه بزرگوار ختمی مرتبت ارزشی ندارد. شعبی نسبت به حارث اعور ستیز می‌ورزیده است. برای آگاهی بیشتر به الکنی والالغاب، ج ۲، ص ۳۲۷ مراجعه فرمایید.

۲. هنوز در خراسان به ویژه در روستاهای اطراف مشهد یکی از بازماندگان سالخورده میت پس از کفن کردن بر روی کفن زیره سیاه که بسیار خوشبو است می‌ریزد.

تشییع جنازه حارث اعور حاضر بوده است که عبدالله بن یزید بر جنازه نماز گزارده و سپس خودش کنار گور رفته و گفته است تابوت را جلو بیاورید و آن را کنار لبه پایین پای گور بنهید. آن گاه پارچه‌یی را که بر روی میت و تابوت انداخته بودند کنار کشید و به سوی انداخت و من مواد خوشبو را روی کفن دیدم و خیال می‌کنم گفت این مرد است - یعنی روکش در مورد زنها به کار می‌رود - و دستور داد جسد را برداشتنند و داخل گور کردند و چون جسد وارد گور شد از اینکه روی گور پارچه بگیرند جلوگیری کرد و گفت این سنت است.

گوید وکیع، از سفیان، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: * در تشییع جنازه و خاکسپاری حارث اعور حاضر بودم. همراهان بر روی گور پارچه کشیده بودند، عبدالله بن یزید انصاری آن پارچه را کنار زد و گفت این جنازه مرد است.

گوید وکیع بن جراح، از سفیان، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: * به هنگام خاکسپاری حارث حاضر بودم او را از جانب پاهایش به گور در آوردند. محمد بن عمر واقدی و جز او گفته‌اند که: * مرگ حارث اعور در کوفه به روزگار حکومت عبدالله بن زبیر بوده است و در آن هنگام عبدالله بن یزید انصاری خطمی کارگزار عبدالله بن زبیر بر کوفه بوده است.

عُمَيْرُ بنِ سَعِيدِ نَخَعِي

او از علی (ع) و عبدالله بن مسعود و عمار و ابوموسی روایت کرده است و چندان زنده ماند که به سال یکصد و پانزده هجری به روزگار فرمانروایی خالد بن عبدالله در کوفه در گذشته است و محمد بن جابر حنفی او را درک کرده و از او روایت نقل کرده است. عُمَيْرُ محدثی ثقة و او را حدیثهایی بوده است.

سَعِيدُ بنِ وَهَبِ هَمْدَانِي

او از خاندان یحَمَّد بنِ مَوْهَب بنِ صَادِق بنِ يِنَاع بنِ دَوْمَان است. ایشان شاخهٔ یناعی های قبیلهٔ همدان‌اند. سعید از علی (ع) و عبدالله بن مسعود و خَبَاب روایت کرده است و به روزگار

زندگی حضرت ختمی مرتبت و پیش از آنکه از یمن بیرون آید همان جا از معاذ بن جبل حدیث شنیده است. سعید پیوسته به محضر علی بن ابی طالب (ع) بوده و به همین سبب به او قراد می‌گفته‌اند.^۱ سعید بن وهب از سلمان و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر و شریح نیز روایت کرده است.

گوید فضل بن دکین، از گفته یونس بن ابی اسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: «سعید بن وهب را به روز جمعه دیدم که چون پسرش آمد از بالاخانه خود فرود آمد. گوید او سالار و کارگزار قوم خود بود و در نماز جمعه شرکت نمی‌کرد.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از گفته یونس بن ابی اسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: «سعید بن وهب را دیدم که با رنگ زرد خضاب بسته بود.

سعید به سال هشتاد و ششم هجرت و به روزگار حکومت عبدالملک بن مروان در کوفه درگذشته است. او محدثی مورد اعتماد بوده و او را حدیثهایی است.

هَبیره بن یریم شبامی

او از قبیله همدان است. شبام که هبیره به او منسوب است همان عبدالله بن اسعد بن جشم بن حاشد است و او را به مناسبت شباهت - از جهت استواری - به نام شبام که کوهی در منطقه قبیله همدان است نامیده‌اند.

هبیره از علی و عبدالله بن مسعود و عمار روایت کرده. پدرش ابوالعلاء یریم هم گاهی از او روایت کرده است. به روز جنگ مختار از هبیره فتنه و شری سرزد. گوید عفان بن مسلم، از شعبه، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است، از هبیره شنیدم که می‌گفت، از عبدالله بن مسعود شنیدم که می‌گفت: «روزه سپر از آتش است. هبیره بیش از حد خود معروف شده است.

۱. قراد به معنای برآمدگی نوک پستان و به معنای کنه است که به چیزی می‌چسبد.

عمرو بن سلمة

ابن عميرة بن مقاتل بن حارث بن كعب بن علوی بن علیان بن ارحب بن دعام از قبیله همدان است. از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است. او مردی شریف بوده و همان کسی است که حسن بن علی (ع) او را همراه محمد بن اشعث بن قیس برای گفتگوی صلح با معاویه گسیل فرموده است.

معاویه از صدای بلند و تنومندی و سخن آوری او شگفت کرد و از او پرسید تو از قبیله مَضَری؟ گفت: نه و این اشعار را خواند:

«من از آن قوم هستم که پروردگار، بزرگی ایشان را میان همگان چه شهرنشین و چه صحرانشین برپا داشته است، نیاکان ما کسانی هستند که به راستی در مجد و بزرگی پدران ما به ایشان نسب می‌رسانند - همگان والاتبارند - مادر بزرگهای ما پیر زنان گرامی اند که بزرگ منشی را از بزرگانی پس از یکدیگر به ارث برده‌اند، میوه و بار آنان کافور و مشک و عنبر است و پسر هندی هم از جمع کنندگان و چینندگان صمغ بدبو نیست»^۱

عمرو سپس گفت: من مردی از شاخه ارحب قبیله همدانم. او محدثی ثقه و کم حدیث بوده است.

ابوالزعراء

نامش عبدالله و پسر هانی حَضْرَمی و شمار او از قبیله کننده است. از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است. محدثی ثقه و او را حدیثهایی است.

عَلَى كُلِّ بَادٍ فِي الْأَنْبَاءِ وَ حَاضِرٍ
إِلَى السَّجْدِ آبَاءِ كَرَامِ الْعُنَاصِرِ
وَرَثِ الْفُلَاةِ عَنِ كَابِرٍ بَعْدَ كَابِرِ
وَ لَيْسَ بِنَ هِنْدٍ مِنْ جِنَاةِ الْمَغَاوِرِ

۱. إِنِّي لِمِنْ قَوْمِ بَنِي اللَّهِ مَجْدِهِمْ
أَبْوَتْنَا آبَاءَ صَدَقَ نَمِيٌّ بِهِمْ
وَ أُمَّاتُنَا إِكْرَامٌ بِهِنَّ عَجَائِزُنَا
جَاهِلُونَ كَافُورًا وَ مَسْكًا وَ عُنْبُرًا

ابو عبدالرحمن سلمی

نامش عبدالله و نام پدرش حبیب است. او از علی و عبدالله بن مسعود و عثمان روایت کرده است. حجاج بن محمد از گفته شعبه نقل می‌کند که: «ابو عبدالرحمان سلمی از عثمان روایتی نشنیده است و از علی (ع) روایت شنیده است.

محمد بن سعد گوید شبابه بن سوار، از شعبه، از علقمه بن مرثد، از سعد بن عبیده، از ابو عبدالرحمن سلمی، از گفته عثمان بن عفان ما را خبر داد که: «رسول خدا (ص) فرموده است: «بهترین شما کسی است که قرآن بیاموزد و آن را به دیگران آموزش دهد»^۱. گوید: عبدالرحمن می‌گفته است همین حدیث مرا در این مجلس نشانده است.

عفان بن مسلم ما را خبر داد و گفت ابان عطار، از عاصم، از عبدالرحمان سلمی ما را خبر داد که می‌گفته است: «قواعد قرائت را از علی (ع) آموختم.

گوید عفان بن مسلم، از گفته شعبه ما را خبر داد که می‌گفته است، از قول منصور، از تمیم بن سلمه ما را خبر دادند که: «ابو عبدالرحمان امام جماعت مسجد بوده است و در روزهای بارانی که زمین گِل می‌شده است او را بر دوش به مسجد می‌برده‌اند.

گوید حفص بن عمر حوضی، از حماد بن زید، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که ابو عبدالرحمن سلمی می‌گفته است: «ما این قرآن را از قومی فراگرفتیم که چون ده آیه را تعلیم می‌گرفتند به ده آیه دیگر نمی‌پرداختند تا تمام مطالبی را که در همان ده آیه نخست نهفته است بیاموزند و ما قرآن و عمل کردن به آن را می‌آموختیم و به زودی پس از ما گروهی قرآن را به ارث می‌برند که آن را مانند آب می‌آشامند و از استخوانهای شانه آنان فراتر نمی‌رود، بلکه از این جا فراتر نمی‌رود و دست خود را بر گلو نهاد.

گوید شهاب بن عباد، از ابراهیم بن حمید، از اسماعیل بن ابی خالد ما را خبر داد که می‌گفته است: «ابو عبدالرحمان سلمی بیست آیه در بامداد و بیست آیه شامگاه تلاوت می‌کرده است، و شاگردان خود را به محل ده آیه و پنج آیه خبر می‌داده و برای آنان پنج آیه می‌خوانده است.

۱. سیوطی به شماره ۳۹۸۲ در جامع الصغیر آورده است و به صورت «بهترین‌های شما...» ضبط کرده است.

گوید مالک بن اسماعیل، از عبدالحمید بن ابوجعفر قراء، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: «ابو عبدالرحمان سلمی به خانه خود رفت و در آن چند پروار و شتر تنومند دید. او را گفتند: این را عمرو بن حرث برای تو فرستاده است و پاداش آموختن قرآن به پسر اوست. گفت: برگردانید که ما برای آموزش دادن کتاب خدا مزد و پاداش نمی‌گیریم. گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از عاصم بن بهدله ما را خبر داد که می‌گفته است: «ما که جوانان نورسیده بودیم پیش ابو عبدالرحمان سلمی می‌رفتیم. می‌گفت: در مجلس قصه گویان جز مجلس ابواحوص منشینید و با شقیق و سعد بن عبیده همنشینی مکنید. شقیق، ابوائل نیست.

گوید حسن بن موسی و مالک بن اسماعیل هردو، از زهیر، از ابواسحاق، از ابو عبدالرحمان عبدالله بن حبیب سلمی ما را خبر دادند که ابواحوص می‌گفته است: «از او فقه پیاموزید که فقیه است و می‌گفته است پیمانہ‌یی جو را با پیمانہ‌یی گندم معامله مکن که مکروه است.

گوید حسن بن موسی، از زهیر، از ابواسحاق ما را خبر داد که ابو عبدالرحمان عبدالله بن حبیب می‌گفته است: «پدرم که از اصحاب حضرت ختمی مرتبت بود و همراه ایشان در جنگها شرکت کرده بود مرا قرآن آموخت، و من در عید فطر برای هریک از افراد خانواده‌ام کوچک و بزرگ آزاد یا برده یک صاع از بهترین گندمهای خود فطریه می‌پردازم.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از ابواسحاق شیبانی، از ابو حمزه سعد بن عبیده، از ابو عبدالرحمان سلمی ما را خبر داد که می‌گفته است: «اگر قبله و محراب بدانند که در نماز گزار چیست او را پذیرا نمی‌شود و اگر نماز گزار بدانند در آن چه شرطها نهفته است روی به محراب نمی‌آورد.

گوید عبدالحمید بن عبدالرحمان حمانی، از مسعر، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که: «ابو عبدالرحمان سلمی به مردی غیر عرب گفت: آیا تو مؤمنی و مسلمانی؟ آن مرد گفت: آری انشاءالله. ابو عبدالرحمان گفت: انشاءالله مگو. عبدالحمید می‌گوید من از مسعر پرسیدم که ای اباسلمه بگویم که من به راستی و برحق مؤمن هستم؟ گفت: آری، مگر بر باطل و بی‌هوده مؤمنی؟ آیا درست است که مردی در گفتار خود بگوید این آسمان است انشاءالله.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از میندل، از اعمش، از سعد بن عبیده ما را خبر داد که می‌گفته است: «ابو عبدالرحمان سلمی در حالی که فقط پیراهن بر تن داشت نماز گزارد. گوید حسن بن موسی، از زهیر، از ابواسحاق از ابو حمزه یعنی سعید بن عبیده ما را خبر داد که می‌گفته است: «ابو عبدالرحمان سلمی را دیده‌ام که فقط با یک پیراهن بدون آنکه ردا یا ازاری بر تن داشته باشد نماز می‌گزارد.

گوید قبیصة بن عقبه ما را، از سفیان، از عطاء بن سائب، از گفته خود ابو عبدالرحمان سلمی خبر داد که می‌گفته است: «خوش نمی‌دارد بگوید اشتباه و خطا کردم و می‌گوید غافل شدم.

گوید حسن بن موسی، از حماد بن سلمه، از عطاء بن سائب، از گفته خود ابو عبدالرحمان سلمی خبر داد که می‌گفته است: «خوش نمی‌دارد بگوید اشتباه و خطا کردم و می‌گوید غافل شدم.

گوید حسن بن موسی، از حماد بن سلمه، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که: «چون به ابو عبدالرحمان سلمی می‌گفته‌اند چگونه‌ای؟ می‌گفته است: خوبم خدایرا سپاس دارم. عطاء در پی این سخن خود می‌گفته است: این موضوع را برای ابوالبختری نقل کردم، گفت از کجا فرا گرفته است از کجا!

گوید فضل بن دکین، از عبدالسلام بن حرب، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که می‌گفته است: «پیش ابو عبدالرحمان سلمی رفتم. یکی از غلامان خود را داغ کرده بود - برای بهبود یافتن از بیماری. گوید، او را گفتم: غلام خود را داغ می‌کنی؟ گفت: آری چه چیزی مرا از آن باز می‌دارد و خود شنیدم عبدالله بن مسعود می‌گفت حق تعالی دردی فرو نمی‌فرستد مگر اینکه برای آن شفایی هم فرو می‌فرستد.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که می‌گفته است: «به خانه ابو عبدالرحمان عبدالله بن حبیب سلمی رفتم که در مسجد خود نشسته بود. گفتم: خدایت رحمت کناد بهتر نیست روی فرش و تشک خود بروی؟ گفت: کسی که از پیامبر (ص) شنیده بود برای من حدیث کرد که می‌فرموده است: «تا هنگامی که بنده در نمازگاه خود نشسته و منتظر رسیدن وقت نماز دیگر باشد در حال نماز به حساب می‌آید» و فرشتگان عرضه می‌دارند بار خدایا او را بیمارز بار خدایا بر او رحمت آور، و من می‌خواهم در حالی که در نمازگاه خود باشم بمیرم.

گوید عارم بن فضل و حفص بن عمر حوضی، از گفته حماد بن زید، از عطاء بن سائب ما را خبر دادند که می گفته است: «به هنگام بیماری مرگ ابو عبدالرحمان سلمی پیش او رفتیم که به کارهایش امیدوارش کنیم. گفت: با آنکه هشتاد رمضان روزه گرفته‌ام! امیدی ندارم.^۱

گوید وهب بن جریر بن حازم، از شعبه، از یزید بن ابی زیاد ما را خبر داد که می گفته است: «چون جنازه ابو عبدالرحمان را از کنار ابو جحیفه عبور دادند گفت: خود آسوده شد و از او آسوده شدند.

گوید محمد بن عمر واقدی و جز او گفته‌اند: «مرگ ابو عبدالرحمان سلمی به روزگار ولایت بشر بن مروان بر کوفه و بصره و خلافت عبدالملک بن مروان بوده است. او محدثی ثقه و پرحدیث بوده است.^۲

عبدالله بن معقل

ابن مقرن مزنی. کنیه اش ابوالولید است. از علی (ع) و عبدالله بن مسعود روایت کرده است. گوید محمد بن عبدالله اسدی، از یونس بن ابی اسحاق ما را خبر داد که می گفته است: «عبدالله بن معقل بن مقرن هم در میان گروهی که من هم با ایشان بودم قرار داشت - یعنی سپاهیان که برای جهاد اعزام می داشته‌اند.

گوید ابوبکر بن عیاش، از ابواسحاق نقل می کرد که می گفت: «در تشییع جنازه عبدالله بن معقل حضور داشتم. کنار گور که رسیدیم مردی گفت: صاحب این گور سفارش کرده است پوشیده و شتابان به خاکش بسپارند، چنان کنید. او محدثی ثقه و پرحدیث بوده است.

۱. با توجه به اینکه عبدالملک بن مروان به سال ۸۶ هجری مرده است و بشر بن مروان برادر او از سال ۷۴ تا ۷۵ والی کوفه بوده و ابو عبدالرحمان به روزگار ولایت بشر در گذشته است، هشتاد سال روزه ابو عبدالرحمان تقریبی است که روزه به سال دوم هجرت واجب شده است و معلوم می شود عمر او فزون از نود سال بوده است.

۲. برای آگاهی خوانندگان گرامی توضیح می دهم که ابو عبدالرحمان سلمی از منحرفان از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده است. ابن ابی الحدید در شرح خطبه ۵۶ از عطاء بن سائب و عبدالرحمان بن عطیه مطالبی در این باره آورده است. و می توان به جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۶۷ مراجعه کرد.

برادرش، عبدالرحمان بن معقل

ابن مقرون مزنی. از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است. دربارهٔ روایت او از پدرش اعتراض کرده‌اند که در آن هنگام کودک و صغیر بوده است، خدایش رحمت کند.

سَعْدُ بن عِيَاضُ ثُمَالِي

از قبیلهٔ ازد است. از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده و کم حدیث بوده است.

ابوفاخته

نامش سعید و نام پدرش علاقه و بردهٔ آزاد کرده و وابستهٔ جعدة بن هبیره مخزومی بوده است. از علی و عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عمر روایت کرده است.

رَبِيعُ بنِ عُمَيْلَةَ فِزَارِي

او پدر رُکَيْنِ بن رَبِيعِ است. از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است. گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از رکین بن ربیع از گفتهٔ پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: «همراه سلمان بن ربیع در بَلَنْجَر^۱ بوده است. او محدثی ثقه و او را حدیثهایی است.

قیس بن سکن اسدی

یکی از افراد خاندان سواة بن حارث بن سعد بن ثعلبة بن دودان بن اسد است. او از علی و

۱. بَلَنْجَر، به گفتهٔ باقوت شهری در نواحی خزد و پس از باب‌الایواب بوده است که سلمان بن ربیع یا برادرش عبدالرحمان آنرا گشوده‌اند. به معجم‌البلدان، ج ۲، ص ۲۷۸ مراجعه شود.

عبدالله بن مسعود و ابوذر روایت کرده است و به روزگار ولایت مصعب بن زبیر بن عوام بر کوفه درگذشته است. محدثی ثقه و او را حدیثهایی بوده است.

هزّیل بن شرحبیل اودی

از قبيلة مذحج است. از علی و عبدالله روایت کرده و محدثی ثقه بوده است.

برادرش، ارقم بن شرحبیل

اودی. او از عبدالله بن مسعود حدیث شنیده است و مانمی دانیم که چیزی از علی (ع) روایت کرده باشد. گوید برادرش هزّیل از گفته او روایت کرده است و ارقم محدثی ثقه و کم حدیث بوده است.

ابوالکنود اودی

نامش عبدالله و نام پدرش عوف است. برخی گفته اند نام پدرش عویمر بوده است. او از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید ابو عامر عبدالملک بن عمرو عقدی، از شعبه، از حکم، از گفته مردی که برای او حدیث کرده است، از گفته ابوالکنود ما را خبر داد که می گفته است: * پشت سر علی (ع) نماز گزارده و او دوبار به صورت السلام علیکم سلام داده است. ابوالکنود محدثی ثقه و او را اندکی حدیث بوده است.

شداد بن معقل اسدی

او از تیره اسد بنی خزیمه است. از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده و کم حدیث بوده است، خدایش رحمت کند.

حَبَّةُ بِنِ جُوَيْنِ عُرْنِي

از قبیلهٔ بجیله است. از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است و به سال هفتاد و شش در آغاز خلافت عبدالملک بن مروان درگذشته و او را حدیثهایی است و راوی ضعیفی بوده است.^۱

خُمَيْرِ بِنِ مَالِكِ هَمْدَانِي

او از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است و او را فقط دو حدیث است خدایش رحمت کناد و از او خشنود باد.

عَمْرُو بِنِ عَبْدِ اللَّهِ أَصَمِّ وَادْعِي

از قبیلهٔ همدان است. از علی و عبدالله و مسروق روایت کرده است. محدثی کم حدیث بوده است، خدایش رحمت کناد.

عَبْدَاللَّهُ بِنِ سَنَانِ اسَدِي

از تیرهٔ اسد بنی خزیمه است. کنیه اش ابوسنان و از علی و عبدالله و مغیره بن شعبه روایت کرده است. به روزگار ولایت حجاج پیش از جنگ جماجم درگذشته است. او ثقه است و حدیثهایی دارد.

۱. حبه از یاران و ویژگیان حضرت امیرالمؤمنین علی بوده است. برای آگاهی بیشتر در این باره به ملاعلی علیاری، بهجة الآمال، ج ۳، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۲ مراجعه شود.

زاذان أبو عمر

برده آزاد کرده و وابسته قبیله کننده است. از علی و عبدالله و سلمان و براء بن عازب و عبدالله بن عمر روایت کرده است.

گوید عبدالله بن ادریس، از گفته شعبه نقل می کرد که می گفته است: * از حکم در باره زاذان پرسیدم، گفت: بسیار سخن گفته و فزوده است.

گوید فضل بن دکین، از گفته عبدالله بن عمرو بن مروة ما را خبر داد که می گفته است از عنتره شنیدم می گفت: * زاذان مرا خبر داد که پیش عبدالله بن مسعود رفته بوده و مردم نشسته بوده اند. زاذان به عبدالله گفته است کسانی را که جامه خز پوشیده اند به خود نزدیک نشانده ای. و عبدالله گفته است او را نزدیک سازید و می گفت مرا کنار خود جا داد و نشاند. گوید قبیصه ما را، از گفته سفیان، از عبدالله بن سائب، از خود زاذان خبر داد که می گفته است: * از عبدالله بن مسعود درباره چیزهایی پرسیده ام که کسی در آن باره از من چیزی نپرسیده است.

گوید فضل بن دکین، از محمد بن طلحة بن مصرف، از زبید، از زاذان ما را خبر داد که می گفته است: * علی بن ابی طالب (ع) میان مردم شیره انگور بخش کرد و کوزه ای از آن - خمره کوچکی - سهم صاحب من شد که هم خوراک ما بود و هم آشامیدنی ما.^۱

گوید فضل بن دکین، از محمد بن طلحة، از محمد بن جحاده ما را خبر داد که می گفته است: * زاذان کرباس فروشی می کرد و چون مشتری پیش او می آمد نخست جانب سرکج و بد پارچه را برای او می گشود.

گوید زاذان در کوفه به روزگار ولایت حجاج بن یوسف پس از جنگ جماجم در گذشته و ثقه و کم حدیث بوده است.

۱) لغت طلاء به معنی شیره انگور است. ابن اثیر در النهایه ج ۳، ص ۱۳۷ بخشی از حدیث را آورده و توضیح داده است.

عباد بن عبدالله اسدی

از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده و او را حدیثهایی است.

کمیل بن زیاد

ابن نهیک بن هیشم بن سعد بن مالک بن حارث بن صهبان بن سعد بن مالک بن نَخَع. از قبیله مذحج است. او از عثمان و علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است و در جنگ صفین همراه علی (ع) بوده است. کمیل مردی شریف و در قوم خود فرمانش روان بوده است. هنگامی که حجاج بن یوسف به کوفه آمد او را فراخواند و کشت.

قیس بن عبد همدانی

او عموی عامر بن شراحیل بن عبد شعبی است. از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده و محدثی کم حدیث بوده است.

حُصَین بن قبیصه اسدی

از تیره اسد بنی خُزَیمه است. او از علی و عبدالله بن مسعود و سلمان روایت کرده است.

ابوالقَعقاع جَرَمی

از قبیله قضاعه است و از علی و عبدالله روایت کرده است.

گوید اسماعیل بن ابراهیم اسدی، از ابو عبدالله شقری، از ابوقَعقاع جَرَمی ما را خبر داد که می گفته است: «جوان نوری بودم که در جنگ قادسیه شرکت کردم.

ابورزین

نامش مسعود و برده آزاد کرده و وابسته ابووائل بوده است. گوید یحیی بن آدم از ابوبکر بن عیاش، از عاصم نقل می‌کرد که می‌گفته است ابووائل به من گفت: اینک از پیری و شکستگی ابورزین شگفت می‌کنی، به روزگار عمر او نوجوان و من مردی بودم. او را حدیثهایی است.

شقیق بن سلمه اسدی

از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

عزفجة

از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از عثمان بن مغیره، از گفته خود عرفجه ما را خبر داد که می‌گفته است: پشت سر علی (ع) نماز گزاردم و در هر دو رکعت پیش از رفتن به رکوع قنوت خواند.

معدی کرب مشرقی

از قبيلة همدان است. مشرق نام جایی در یمن است که او به آنجا منسوب است. او از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده و او را احادیثی است.

عبدالرحمان بن عبدالله بن مسعود

هدلی همپیمان بنی زهره است. او از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید اسحاق بن یوسف ازرق، از زکریاء بن ابی زائدة، از سماک بن حرب، از عبدالرحمان بن عبدالله ما را خیر داد که می گفته است از عبدالله بن مسعود شنیدم می گفت: * کسی که روا را ناروا می داند چون کسی است که ناروا را روا می داند. عبدالرحمان محدثی ثقة و کم حدیث است و درباره روایت او از پدرش بدین سبب که صغیر بوده است سخن گفته اند - اشکال کرده اند.

شُتیر بن سُکَل

ابن حُمَید عَیسی. از علی و عبدالله بن مسعود و از پدر خویش روایت کرده است. پدرش را اندک مصاحبی - با حضرت ختمی مرتبت - بوده است. شُتیر از حفصه - دختر عمر بن خطاب و زوجه پیامبر اکرم - نیز روایت کرده و محدثی ثقة و کم حدیث بوده است. او در کوفه به روزگار حکومت مصعب بن زبیر درگذشته است.

کسانی از این طبقه که از عبدالله بن مسعود روایت کرده اند

ابوالأخوص

نامش عوف و نام پدرش مالک بن نُضلة جشمی و از قبیله هوازن بوده است. او از عبدالله بن مسعود و حدیفة و ابومسعود انصاری و ابوموسی اشعری و از پدرش که اندک مصاحبی داشته است و از زید بن صوحان روایت کرده است.

گوید سلیمان پدر داود طیالسی، از شعبه، از علی بن اقرم ما را خیر داد که می گفته است از ابوالاحوص شنیدم می گفت: * ما سه برادر بودیم، یکی را خوارج کشتند، دیگری در فلان جنگ کشته شد و سومی یعنی خودش نمی داند خداوند با او چه خواهد فرمود. گوید ابوداود، از قول شعبه نقل می کرد که می گفته است به ابواسحاق گفتم: * ابوالاحوص چگونه حدیث می کرد؟ گفت: در مسجد حدیث برای ما پیایی می خواند و می گفت عبدالله بن مسعود چنین گفت، عبدالله چنین گفت.

گوید عفان، از حماد بن زید، از عاصم ما را خیر داد که می گفته است: * در حالی که

پسر بچه‌های در حد بلوغ - نوجوان - بودیم پیش ابو عبدالرحمان سلمی می‌رفتیم. او ما را می‌گفت که با قصه پردازان جز ابوالاحوص همنشینی نکنید، و از شقیق و سعد بن عبیده پرهیز کنید. حماد در پی سخن خود می‌افزود این شقیق، ابواائل نیست، شقیق دیگری بوده که عقیده خوارج داشته است.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از عاصم ما را خبر داد که می‌گفته است: * بر تن ابوالاحوص عبای خز دیدم. او محدثی ثقه بوده و او را حدیثهایی است.

ربیع بن خثیم

ثوری. از خاندان ثعلبه بن عامر بن ملکان بن ثور بن عبدمنات بن ادّ بن طانجه بن الیاس بن مُضَرّ است. به ثور به مناسبت کوه اطحل که آن جا ساکن بوده است ثور اطحل می‌گفته‌اند. کنیه ربیع بن خثیم، ابویزید بوده و گاهی از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید عفان بن مسلم، از عبدالواحد بن زیاد، از عبدالله پسر ربیع بن خثیم ما را خبر داد که می‌گفته است ابو عبیده پسر عبدالله بن مسعود برایم نقل کرد که: * هرگاه ربیع بن خثیم پیش عبدالله بن مسعود می‌رفته است کس دیگری را اجازه رفتن پیش او نبوده است تا گفتگوی آن دو تمام شود و نیاز یکدیگر را برآورند. و می‌گفت ابن مسعود به ربیع می‌گفته است اگر حضرت ختمی مرتبت تو را می‌دید دوستت می‌داشت، و من هرگاه تو را می‌بینم فروتنان را به یاد می‌آورم.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوبکر بن عیاش، از عاصم ما را خبر داد که: * ربیع بن خثیم چنان بود که هرگاه عبدالله بن مسعود او را می‌دید می‌گفت: «فروتنان را مرده بده»^۱.

گوید وکیع، از سفیان، از عمرو بن مرة، از ابو عبیده ما را خبر داد که می‌گفته است: * هیچ کس را نرم‌خوتر از ربیع بن خثیم در عبادت ندیده‌ام.

گوید وکیع و عبدالله بن نمیر هردو، از مالک بن مغول، از شعبی ما را خبر دادند که می‌گفته است: * ربیع بن خثیم هیچ‌گاه در انجمن و مجلسی نمی‌نشست. می‌گفت خوش

نمی‌دارم و می‌ترسم چیزی ببینم که پس از آن در آن باره از من گواهی خواهند و گواهی ندهم و سنگین باری را ببینم و نتوانم یاریش دهم یا ستم‌دیده‌یی را ببینم و او را یاری ندهم. عبدالله بن نمیر در پی سخن خود می‌گفته است از هنگامی که ازار پوشید - در حد تمیز و تکلیف بود - نه در مجلسی و نه بر سر راهی نشست.

کس دیگری در پی گفتار ربیع این را هم افزوده است که: «بیم آن دارم مردی بر مرد دیگری تهمت زند و مکلف شوم که به زیان او گواهی دهم، یا نتوانم چشم از ناروا پوشم یا به راه راست رهنمون شوم.»

گوید محمد بن فضیل بن غزوان، از ابو حیان تیمی، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: «هرگز نشنیدم ربیع بن خثیم چیزی از دنیا را یاد کند جز اینکه روزی گفت تیمی‌ها چند مسجد دارند؟»

گوید عبدالله بن نمیر، از فضیل بن غزوان ما را خبر داد که می‌گفته است سعید بن مسروق می‌گفت: «کمتر اتفاق می‌افتاد که ربیع بن خثیم از کنار مجلسی بگذرد که بکر بن معز در آن نشسته باشد و خطاب به او نگوید، که ای بکر بن معز! زبان خود را جز از گفتن چیزهایی که برای تو سودمند باشد و به زیانت نباشد نگه دار، که من مردم را دربارهٔ دین خود متهم می‌کنم - بیم دارم دینم را از دستم بر بایند.»

گوید محمد بن فضیل، از سالم، از منذر، از ربیع بن خثیم نقل می‌کرد که می‌گفته است: «ای بنده خدا سخن نیکو بگو - نیک‌اندیش باش - و کردار پسندیده انجام بده و بر نیکی و پسندیدگی مداومت داشته باش، روزگار زندگی در نظرت دراز نیاید و دلت سخت نشود و از آنان مباش که می‌گویند «شنیدیم و آنان نمی‌شنوند»^۱، ای بنده خدا اگر کار خیر می‌کنی همچنان پیاپی کار خیر انجام بده که به زودی روزی بر تو فرا می‌رسد که دوست می‌داری ای کاش کار خیر بیشتر انجام می‌دادی و اگر ناچار کارهای ناپسندیده در گذشته انجام داده‌ای باز هم کار خیر و پسندیده انجام بده که خدای متعال فرموده است «همانا خوبی‌ها، بدی‌ها را می‌زداید و این اندرزی است پندگیرندگان را»^۲ ای بنده خدا، خداوند هر دانشی را که دربارهٔ کتاب خود به تو ارزانی داشته است سپاسگزارش باش و چیزهایی را که به دیگران ارزانی فرموده است به همان عالمان و گذار و یاوه چیزی را بر خود مبنده که

۱. بخشی از آیه بیت و یکم، سوره ۸ - انفال.

۲. آیه صد و چهاردهم سوره ۱۱ - هود.

خداوند فرموده است «بگو من بر آن از شما مزدی نمی‌خواهم و چیزی را بر خود نمی‌بندم و آن چیزی جز پند برای جهانیان نیست و هر آینه خبرش را پس از این خواهید دانست»^۱. ای بنده خدا بدان که چون غیبت کسی طول بکشد و زمان آمدنش فرا رسد و خویشاوندانش منتظرش باشند چنان است که گویی آمده است و در این صورت از مرگ که پیش از آن چیزی مانند آن را نچشیده‌اید فراوان یاد کنید، و به‌ویژه از نیتها و گناهان پوشیده که از مردم پوشیده و برای خداوند همواره آشکار است پرهیز کنید.

گوید عبدالله بن نمیر، از اعمش، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است: «ربیع بن خثیم به دیدار علقمه می‌رفت، قضا را جماعتی در راه بودند و راه از میان مسجد می‌گذشت. گروهی از زنها وارد مسجد شدند. ربیع وارد مسجد نشد تا زنها همه بیرون رفتند. از او پرسیدند چه چیز تو را از رفتن پیش علقمه بازداشت؟ گفت: در خانه‌اش ازدحام است و خوش نمی‌دارم مزاحمش شوم.

گوید یحیی بن عیسی رملی، از اعمش، از شقیق ما را خبر داد که می‌گفته است: «همراه تنی چند از یاران و شاگردان عبدالله بن مسعود برای دیدار یا عیادت ربیع بن خثیم رفتیم. از کنار مردی گذشتیم، پرسید کجا می‌روید؟ گفتیم: پیش ربیع می‌رویم. گفت: شما پیش مردی می‌روید که اگر برای شما حدیث بگوید دروغ نمی‌گوید و اگر شما را وعده دهد خلاف آن رفتار نمی‌کند و برای شما برمی‌آورد، و اگر او را امین خود کنید نسبت به شما خیانت نمی‌ورزد.

گوید عبیدالله بن موسی و فضل بن دکین هردو، از گفته اسرئیل، از سعید بن مسروق، از ابووائل ما را خبر دادند که می‌گفته است: «به خانه ربیع بن خثیم می‌رفتیم، در راه مردی به ما گفت: شما پیش مردی خواهید رفت که اگر با شما سخن یا حدیثی بگوید به شما دروغ نخواهد گفت و اگر او را امین خود قرار دهید نسبت به شما خیانت نخواهد ورزید. گوید: چون به خانه‌اش وارد شدیم گفت خدای را سپاس که پیش من نیامدید که در حال زنا کردن باشم و با من زنا کنید یا در حال دزدی باشم و همراه من دزدی کنید یا در حال باده‌نوشی باشم و شما با من باده‌نوشی کنید.

گوید فضل بن دکین از سفیان، از منصور، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است

مردی می‌گفت: «از بیست سال پیش تا کنون ندیده‌ام که ربیع بن خثیم جز سخنی که بر آسمان صعود می‌کند بر زبان آورد.^۱»

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از نسیر بن ذعلوق، از ابراهیم تیمی ما را خبر داد که می‌گفته است: «کسی که بیست سال با ربیع بن خثیم همنشینی کرده بود می‌گفت کلمه‌یی که بر آن بتوان عیب گرفت از او نشنیده است.

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از ابوقیس ما را خبر داد که می‌گفته است: «کنار ربیع بن خثیم نشستم، گفتم: نیکو سخن گوید و کار نیکو کنید تا پاداش نیکو داده شوید.

گوید فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی هردو، از سفیان، از پدرش، از خود ربیع ما را خبر دادند که: «چون کسی به او می‌گفته است چگونه بامداد کرده‌ای، می‌گفته است: ناتوانان گنهکار که روزی خود را می‌خوریم و منتظر رسیدن اجل خویشیم.

گوید عفان بن مسلم، از شعبه، از ابو حیان، از پدرش ما را خبر داد که ربیع بن خثیم می‌گفته است: «کم سخن بگوئید مگر در نه مورد که گفتن سبحان الله، والحمد لله، و لا اله الا الله، والله اکبر، و امر به معروف، و نهی از منکر، و تلاوت قرآن، و استدعای خیر، و پناه بردن از شر به پیشگاه خدا باشد.

گوید عفان بن مسلم، از ابو عوانه، از سعید بن مسروق، از منذر ثوری ما را خبر داد که: «چون کسی پیش ربیع بن خثیم می‌آمد، ربیع او را می‌گفت: ای بنده خدا در آنچه دانسته‌ای و می‌دانی از خدا فرمانبرداری کن. در مواردی که دیگری از تو داناتر است آن را به او واگذار. من در کارهای عمدی بر شما ترسان‌تر از خطا و اشتباهم. برگزیدگان شما بهترین نیستند ولی برگزیدگان و به اصطلاح نکوکاران بعدی از ایشان بدترند. شما آن چنان که باید و شاید خیر را جستجو نمی‌کنید و آن چنان که باید و شاید از شر نمی‌گریزید. همه آنچه را که بر محمد (ص) نازل شده است درک نکرده‌اید و نه همه چیزی را که خوانده‌اید و می‌خوانید می‌فهمید که حقیقت آن چیست. از گناهان و نیت‌های پوشیده که برای مردم نهفته است و همگی برای خدا آشکار است پرهیز کنید. می‌دانید دواي آن چیست؟ اینکه توبه کنی و پس از توبه بر آن کار و نیت برنگردی.

گوید مالک بن اسماعیل، از کامل پدر علاء، از منذر ثوری ما را خبر داد که می‌گفته

۱. ظاهراً ناظر به آیه مبارکه دهم از سوره ۳۶ - فاطر - است که می‌فرماید: «سخن پاک به سوی خدا فرامی‌رود و کردار شایسته آن را فراموش می‌برد» برای آگاهی بیشتر به تفسیر ابوالفتح، ج ۹، چاپ مرحوم شعرانی، ص ۲۳۵ مراجعه فرمایید.

است، شنیدم که ربیع بن خثیم می‌گفت: * گناهان مهم گناهان پوشیده است که بر مردم نهفته است و همگی برای خدا آشکار است، دوای آن چیست؟ آن است که توبه کنی و به آن برنگردی.

گوید محمد بن صلت و طلق بن غنّام هردو، از ربیع بن منذر، از پدرش ما را خبر دادند که می‌گفته است، ربیع بن خثیم می‌گفت: * آنچه که برای رضای خداوند انجام نشود نابود خواهد شد.

گوید خلف بن تمیم، از گفته سعید بن عبدالله بن ربیع بن خثیم، از نُسَیر بن ذعلوق ما را خبر داد که می‌گفته است: * به ربیع بن خثیم گفته شد: ای ابایزید مردم را نکوهش نمی‌کنی؟ ربیع گفت: به خدا سوگند از خویشان خوشنود نیستم که مردم را نکوهش کنم. مردم از خداوند درباره گناه دیگران بیم دارند ولی بر گناهان خود، خویشان را از خدا در زینهار می‌بینند.

گوید طلق بن غنّام نخعی، از گفته ربیع بن منذر، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است ربیع بن خثیم می‌گفت: * پاره‌یی از احادیث را فروغی چون فروغ روز است که آن را می‌شناسی و احساس می‌کنی، و پاره‌یی از احادیث را تاریکی بی همچو ظلمت شب است و آن را نمی‌شناسی و باید انکار کنی.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوبکر بن عیاش، از عاصم ما را خبر داد که می‌گفته است: * به ربیع بن خثیم گفته شد: خوب بود که یک بیت شعر می‌سرودی که یاران تو شعر می‌سروده‌اند. گفت: هر کس هر سخنی بگوید آن را - به رستاخیز - رویاروی خود خواهد دید و آن را درمی‌یابد، و من خوش نمی‌دارم برابر خود شعر بیابم.

گوید علی بن یزید صدایی، از عبدالرحمان، از نُسَیر بن ذعلوق ما را خبر داد که: * ربیع بن خثیم در تاریکی دل شب نماز شب می‌گزارد و به این آیه رسید «آیا کسانی که بدی‌ها را فراهم آوردند می‌پندارند که ایشان را مانند کسانی که گرویده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند قرار می‌دهیم، و زندگی و مرگشان یکسان است؟ بد است آنچه حکم می‌کنند»^۱ و تمام آن شب تا سپیده‌دمان همین آیه را تکرار می‌کرد.

گوید رُوح بن عبّاد، از شعبه، از مزاحم بن زُفر که از قوم ربیع بن خثیم بوده است ما

۱. آیه بیت و یکم از سوره ۴۸ - جاثیه - است. ابوالفتوح رازی ذیل این آیه نوشته است که تمیم‌داری هم همینگونه بوده است و فضیل عیاض هم فراوان می‌خوانده است و ربیع بن خثیم هم می‌خوانده و تکرار می‌کرده و می‌گریسته است.

را خبر داد که می‌گفته است: «مردی به ربیع بن خثیم گفت: مرا سفارشی کن. ربیع گفت: صفحه کاغذی بیاور و چون آورد آیات ۱۵۱ تا ۱۵۳ سوره انعام را برای او نوشت، از آنجا که می‌فرماید: «بگو بیایید تا آنچه را خدایتان بر شما ناروا فرموده است بخوانم» تا آنجا که «شاید شما پرهیزگاری کنید». آن مرد گفت: پیش تو آمدم که مرا سفارش کنی. گفت: بر تو باد به توجه به همین آیات.

گوید عفان بن مسلم، از سلیم بن اخضر، از ابن عون، از مسلم پدر عبدالله ما را خبر داد که می‌گفته است: «ربیع بن خثیم در مسجد بود و مردی پشت سرش نشسته بود. چون برای نماز برخاستند آن مرد به ربیع گفت: جلو برو. ربیع جایی برای جلورفتن نمی‌یافت. آن مرد که ربیع را نمی‌شناخت دست برافراشت و به ربیع پس‌گردنی زد. ربیع به سوی او برگشت و گفت: خدایت رحمت کناد، خدایت رحمت کناد. گوید: چون آن مرد ربیع را شناخت بسیار گریست.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، و گمان می‌کنم از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: «پیش ابو وائل بودم شنیدم مردی از او پرسید تو بزرگتری یا ربیع؟ گفت: سن من از او بیشتر و عقل او از من بزرگتر و فزون‌تر است.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از سعید بن مسروق، از منذر ما را خبر داد که: «ربیع بن خثیم همواره می‌گفته است: سخن پسندیده بگویید، کار پسندیده انجام دهید، و بر این کار پسندیده مداومت کنید، بخواهید که کار خیر فزون‌تر و کار بد کمتر انجام دهید، دلهایتان را گرفتار قساوت مسازید، و روزگار و ملهت خود را دراز مپندارید و مانند آنان نباشید که گفتند «شنیدیم و ایشان نمی‌شنوند».^۱

گوید فضل بن دکین، از عبدالرحمان بن عجلان برجمی، از نسیر پدر طعمه که آزاد کرده و وابسته ربیع بن خثیم بوده است ما را خبر داد که می‌گفته است: «ربیع بن خثیم شب زنده‌داری می‌کرد و تا سپیده‌دمان فقط یک آیه از قرآن را تکرار می‌کرد که همان آیه بیست و یکم سوره جاثیه بود.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از نسیر بن ذعلوق ما را خبر داد که می‌گفته است: «ربیع بن خثیم نمازهای مستحبی خود را در مسجد نمی‌گزارد.

۱- بخشی از آیه بیست و یکم، سوره انفال.

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از نسیر بن ذعلوق ما را خبر داد که می‌گفته است: «ربیع بن خثیم درحالی که بیمار بود و به ستون تکیه می‌داد عهده‌دار پیشنمازی بر ما بود. گوید نصر بن اسماعیل، از اعمش، از گفته کسی که برای او نقل کرده بود ما را خبر داد که: «ربیع بن خثیم از بازار آهنگران می‌گذشت به کوره و آتشی که در آن بود نگریست و بی‌هوش درافتاد. اعمش در پی این داستان می‌گوید من هم از بازار آهنگران گذشتم و به کوره نگریستم و خواستم شبیه ربیع بن خثیم باشم ولی برای من خیر و برکتی نداشت. گوید وکیع و عبیدالله بن موسی، از اعمش، از منذر ثوری نقل می‌کند که می‌گفته است: «ربیع بن خثیم به تن خویش مستراح را جارو و تمیز می‌کرد. او را گفتند: این کار برعهده تو نیست و دیگران آن را از تو کفایت می‌کنند. گفت: دوست دارم بهره خود را از سختی ببرم.»

گوید محمد بن فضیل بن غزوان، از ابو حیان، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: «دخترک ربیع بن خثیم پیش او آمد و گفت: پدرجان بروم بازی کنم؟ گفت: برو کار خیر کن و سخن پسندیده بگو.»

گوید محمد بن عبدالله اسدی و یحیی بن عباد هردو، از یونس بن ابی اسحاق، از بکر بن ماعز ما را خبر دادند که می‌گفته است: «دخترک ربیع بن خثیم پیش او آمد و گفت: پدرجان بروم بازی کنم؟ گفت: برو سخن پسندیده بگو. و چون دخترک اصرار کرد یکی از حاضران به ربیع گفت: بگذار برود و بازی کند. گفت: دوست ندارم امروز برای من نوشته شود که به بازی کردن فرمان داده‌ام.»

گوید محمد بن عبید طنافسی، از پدرش، از ام اسود کنیز ربیع بن خثیم ما را خبر داد که می‌گفته است: «ربیع بن خثیم دوست می‌داشت که نی شکر بخورد، با این حال هرگاه بی‌نوایی می‌آمد و چیزی می‌خواست همان نی شکر را به او می‌داد. ام اسود می‌گوید: او را گفتم که نی شکر او را به چه کار می‌آید؟ نان برای او بهتر است. ربیع گفت: این کلام خدا را می‌شنوم که فرموده است «آنان خوراکی را که دوست می‌دارند اطعام می‌کنند.»^۱

گوید وکیع و عبیدالله بن موسی هردو، از اعمش، از منذر ثوری ما را خبر دادند که می‌گفته است: «با آنکه ربیع بن خثیم پختن و فراهم ساختن چیزی را آرزو و بر خانواده

۱. بخشی از آیه هشتم سوره ۷۶ - انسان.

خود تحمیل نمی کرد، یک بار گفت برای ما حلوی خرما - افروشه - فراهم سازید. گوید: فراهم آوردند. ربیع یکی از همسایگان خود را که بیمار و گرفتار فلج بود فراخواند و خود شروع به لقمه گرفتن و در دهان نهادن او کرد و آب دهان آن مرد فرو می ریخت. چون آن مرد رفت او را گفتند: ما را به زحمت اندختی و آن را فراهم ساختیم و به او خوراندی و حال آنکه او نمی فهمید که این غذا چیست و چه چیزی می خورد. ربیع گفت: آری ولی خداوند می داند.

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از ابو حیان، از ابو عبدالرحمان رحال ما را خبر داد که می گفته است: ربیع در پاسخ سلام می گفت و بر شما باد.

گوید عبیدالله بن موسی، از سفیان، از نسیر بن ذعلوق ما را خبر داد که می گفته است: ربیع بن خثیم چندان می گریست که ریش او از اشکهایش خیس می شد و می گفت: ما قومی را درک کردیم که کنار آنان - در مقایسه با آنان - چون دزدان بودیم.

گوید عبیدالله بن موسی و محمد بن عبدالله اسدی هردو، از سفیان، از نسیر بن ذعلوق ما را خبر دادند که عذرة به ربیع گفت: مرا از روی قرآن خود اندرزی بده. ربیع به پسرش نگریست و این آیه را تلاوت کرد «در کتاب خدا برخی از خویشاوندان سزاوارتر از برخی دیگرند»^۱

گوید فضل بن دکین، از شریک، از حصین، از هلال بن یساف، از ربیع بن خثیم ما را خبر داد که می گفته است: پروردگارا برای تو روزه گرفتم و با روزی تو روزه گشودم.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از حصین، از معاذ، از ربیع بن خثیم ما را خبر داد که: چون می خواسته است روزه بگشاید می گفته است: پروردگارا برای تو روزه گرفتیم و با روزی تو روزه گشادیم.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ابو حیان تیمی ما را خبر داد که می گفته است: ربیع بن خثیم درحالی که به یاری دو مرد و میان ایشان حرکت می کرد برای شرکت در نماز بیرون آمد. در این باره از او پرسیدند، گفت: شما هم هرگاه حی علی الفلاح را می شنوید پذیرا باشید - شتابان به نماز روید.

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از ابو حیان، از پدرش ما را خبر داد که می گفته است

* ربیع بن خثیم را پس از آنکه گرفتار فلج شده بود کشان کشان به نماز می بردند. به او گفته می شد: ای ابایزید به تو رخصت داده شده است.^۱ می گفت: من بانگ حی علی الصلاة، حی علی الفلاح شنیدم. شما هم اگر بتوانید سینه خیز حرکت کنید باید در آن حاضر شوید.

گوید محمد بن عبید ما را خبر داد و گفت داود قطان برایم نقل کرد که: «چون ربیع بن خثیم گرفتار بیماری فلج شد، بکر بن ماعز مواظب بود بر موهایش روغن می زد و آن را بررسی می کرد و ربیع را شست و شو می داد. گوید: روزی همچنان که سر ربیع را می شست آب دهان و بینی او می ریخت. بکر گریست. ربیع سرش را به سوی او بلند کرد و گفت: چه چیز تو را به گریه واداشته است، به خدا سوگند دوست نمی دارم که سرکش تر دیلمیان بر خدا باشم.»^۲

گوید فضل بن دکین، از فطر، از منذر، از گفته خود ربیع بن خثیم ما را خبر داد که می گفته است: «بی نوایی بر در خانه آمده است، ربیع گفته است به او شکر - نی شکر - بخورانید. همسرش به او گفته است: این مرد را با نی شکر چه کار است؟ ربیع پاسخ داده است: آری مرا با بخشیدن آن کار است، - اندوخته من خواهد بود.

ربیع می گفته است: بترسید و پرهیز کنید از اینکه یکی از شما بر خدا دروغ بیند و بگوید خداوند در کتاب خود چنین و چنان فرموده است و خداوند به او بگوید دروغ می گویی من نگفته ام، یا آن که بگوید خداوند در کتاب خود چنین و چنان نگفته است و حق تعالی به او گوید دروغ می گویی من نگفته ام.

ربیع می گفته است: هیچ یک از شما جز در این نه مورد با سخن گفتن کاری ندارید: سبحان الله، الحمد لله، لا اله الا الله، الله اکبر، امر به معروف کردن، نهی از منکر کردن، تلاوت قرآن، مسألت خیر از پیشگاه خدا، پناه بردن از بدی ها به حق تعالی.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از گفته سفیان، از نسیر بن ذعلوق، از هبیره بن خزیمه ما را خبر داد که می گفته است: «هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد پیش ربیع بن خثیم رفتم و او را آگاه ساختم این آیه را تلاوت کرد «پروردگارا ای پدیدآورنده آسمانها و

۱. مقصود این است که بر بیمار حرجی نیست که «لیس علی المریض حرج».

۲. آیا مقصود این است که در قبال خواست خداوند باید تسلیم باشم و مانند دیلمیان سرکش نباشم؟! درست متوجه مفهوم سخن ربیع نشدم.

زمین، ای دانای آشکار و نهان، تو خود میان بندگان در آنچه که در آن اختلاف می‌ورزند داوری خواهی فرمود»^۱

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از علاء بن مسیب، از ابویعلی ما را خبر داد که می‌گفته است: «در خاندان ثور، سی مرد نامور بودند که هیچ‌یک فروتر از ربیع بن خثیم نبود. گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از عمارة بن قعقاع، از شبرمة ما را خبر داد که می‌گفته است: «در کوفه هیچ قبیله‌یی را ندیدم که بیش از بنی ثور مردان فقیه و پارسا داشته باشد. گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از ابوبکر زبیدی، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: «هیچ قبیله‌یی را ندیده‌ام که بیشتر از خاندان بزرگ ثور و عرنی‌ها در مسجدنشستگان داشته باشد.

گوید عبدالله بن جعفر، از ابوالملیح، از یوسف بن حجاج انماطی ما را خبر داد که می‌گفته است از ربیع بن خثیم شنیدم که می‌گفت: «اگر پیه و چربی خوک را با دستهای خود زیر و رو کنم برای من خوشتر از آن است که به مهره‌های نردشیر دست بزنم - آن را زیر و رو کنم»^۲

گوید عبدالوهاب بن عطاء، از داود بن ابی هند، از شعبی ما را خبر داد که می‌گفته است: «برای عیادت ربیع به خانه‌اش رفتیم و گفتیم: برای ما دعا کن و خدا را فراخوان. گفت: بارخدا یا ستایش همه از آن تو است، همه خیر در دست و اختیار تو است، سرانجام همه کارها به تو باز می‌گردد، از تو همه خیر و نیکی را مسألت می‌کنیم، و از همه بدیها به تو پناه می‌بریم.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از گفته مردی از خاندان تیم‌الله، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: «دو سال همنشین ربیع بودم، هرگز از کارها و پرس و جوهای که میان مردم متداول است نپرسید جز اینکه یک‌بار از من پرسید مادرت زنده است؟ و شما چند مسجد دارید.

۱. آیه چهل و ششم سوره ۳۹ - زمر -، ابوالفتوح رازی در تفسیر خود ذیل این آیه همین موضوع را با توضیح بیشتر که نشانی از سوزدل ربیع است آورده است، لطفاً به ترجمه طبقات، ج ۵، ص ۱۱۶، مراجعه شود که مطالب دیگری هم از ربیع در همین جهت آمده است.

۲. چون اختراع بازی نخته نرد رایج اردشیر نست می‌داده‌اند در عربی به صورت مخفف نردشیر آمده است به قاموس و منتهی الارب مراجعه شود.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از ابویعلی ما را خبر داد که می‌گفته است ربیع بن خثیم می‌گفت: «خوش نمی‌دارم که همهٔ مناجات بنده با پروردگارش این جمله باشد که پروردگارا رحمت را برای خود مقرر فرموده‌ای، بارخدایا رحمت را بر خود مقرر فرموده‌ای، هنوز کسی را ندیده‌ام که بگوید - یارای آن را داشته باشد که بگوید - آنچه برعهده من بود انجام دادم اینک آنچه را برعهده تو است انجام بده.

گوید مالک بن اسماعیل، از سیف بن هارون، از عبدالملک بن سلع، از عبدخیر ما را خبر داد که می‌گفته است: «در یکی از جنگها رفیق و همراه ربیع بن خثیم بودم. هنگامی که ربیع از آن جنگ برگشت همراه چند مرکب و برده‌یی بود که از غنایم جنگی بهره او شده بود. پس از چند روز پیش ربیع رفتم نه از مرکبها نشانی دیدم و نه از آن برده. گوید: نخست اجازهٔ ورود خواستم و چون کسی پاسخ نداد وارد خانه شدم و به ربیع گفتم: برده و چهارپایانت کجایند؟ پاسخ نداد، دوباره پرسیدم، گفت: «هرگز به خیر و نیکی نمی‌رسید تا آنکه از هرچه دوست می‌دارید انفاق کنید»^۱.

گوید عمر بن حفص، از حوشب، از حسن بصری ما را خبر داد که می‌گفته است: «هنگامی که ربیع بن خثیم گرفتار فلج شد او را گفتند: چه خوب است خود را مداوا کنی. گفت: اقوام عاد و ثمود و اصحاب رس و توده‌های بسیار و روزگاران دراز که در آن فاصله بوده‌اند همگی درگذشتند و از میان رفتند، میان ایشان ستایشگر و ستایش‌شونده بودند که نه ستایشگر باقی ماند و نه ستایش‌شونده.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان از ابو حیان، از پدرش، از ربیع بن خثیم ما را خبر داد که می‌گفته است: «هیچ کس را از مرگ من آگاه مسازید و مرا شتابان به پیشگاه پروردگارم ببرید.

گوید وکیع و محمد بن عبدالله اسدی هر دو، از گفتهٔ سفیان، از پدرش، از منذر ثوری ما را خبر دادند که می‌گفته است: «ربیع بن خثیم به هنگام مرگ خویش چنین وصیت کرد: این چیزی است که ربیع بن خثیم نسبت به خویش اقرار می‌کند و خدای را که بسنده‌تر گواه است بر آن گواه می‌گیرد، همان خدایی را که بندگان نکوکار خویش را پاداش‌دهنده است، که در آیین خود خدای را پروردگار خویش و محمد(ص) را پیامبر خویش و اسلام را کیش

۱. آیه نود و دوم سوره ۳ - آل عمران.

خود برگزیده‌ام و من برای خود و هرکس که از من فرمان ببرد به این بسنده می‌کنم و خشنودم که همراه پرستش‌کنندگان و ستایشگران فقط او را پرستش و ستایش کنم و برای جماعت مسلمانان خیراندیشی کنم.

گوید عفان بن مسلم و سلیمان بن حرب هردو، از شعبه ما را خبر دادند که می‌گفته است سعید بن مسروق مرا خبر داد که * ربیع بن خثیم چنین وصیت کرد. به سعید گفتم: خودت شنیدی؟ گفت: مشایخ و افراد قبیله همگی مرا خبر دادند، که چنین بوده است:

این چیزی است که ربیع بن خثیم به آن وصیت و بر خویشان اقرار می‌کند و خدای را بر آن گواه می‌گیرد و خدای بسنده‌تر گواه و پاداش‌دهنده برای بندگان نیکوکار خود است، من خدای را به پروردگاری و اسلام را کیش و آیین و محمد (ص) را به پیامبری برگزیده‌ام و به آن خشنودم و برای خود و هرکس از مسلمانان که از من پیروی کند به این خشنودم که همراه عبادت‌کنندگان و ستایشگران خدای را عبادت و ستایش کنیم و برای جماعت مسلمانان خیراندیشی کنیم.

گوید عبدالوهاب بن عطاء، از گفته شعبه و اسرائیل بن یونس و آن دو، از گفته سعید بن مسروق، از منذر ثوری ما را خبر دادند که می‌گفته است * ربیع بن خثیم چنین وصیت کرد:

این چیزی است که ربیع بن خثیم بر آن وصیت می‌کند و خدای را بر نفس خود، یا بر خود و این تردید از شعبه است^۱ گواه می‌گیرد و خدای بسنده‌تر گواه و پاداش‌دهنده برای بندگان نیکوکار خویش است، من به این خشنودم که خداوند پروردگار و اسلام دین و محمد (ص) پیامبر و فرستاده خدای من است و فرقان یا قرآن امام من است، و برای خود و هرکس از من فرمان ببرد این را برگزیده و بدان خشنودم که همراه عبادت‌کنندگان و ستایشگران خدا را عبادت کنیم و برای جماعت مسلمانان خیراندیشی کنیم.

گفته‌اند: ربیع بن خثیم در کوفه به روزگار فرمانروایی عبیدالله بن زیاد بر آن شهر

در گذشته است.^۲

۱. نشان‌دهنده دقت بسیار راویان در نقل درست کلمات حدیث است.

۲. عبیدالله بن زیاد که نفرین بر او و تبارش باد از سال ۶۴ هجری از کوفه گریخته است و چون ربیع در شهادت حضرت سیدالشهداء زنده بوده است باید مرگ او در این فاصله یعنی سالهای ۶۱-۶۴ اتفاق افتاده باشد. نه تنها محمد بن سعد در

گوید و کعب بن جراح، از سفیان، از ابو حیان تیمی، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * ربیع بن خثیم وصیت کرد که پیکرم را شتابان به پیشگاه کردگارم برید، یعنی هیچ‌کس را از مرگ من آگاه مسازید.

ابوالعبیدین

نامش معاویه و نام پدرش سبرة و نام پدر بزرگش حُصین و از خاندان سواة بن عامر بن صَعَصَعَة است. ابوالعبیدین کور بوده است. عبدالله بن مسعود او را مقرب می‌داشته و به خود نزدیک می‌نشانده است. او از یاران و روایت‌کنندگان ابن مسعود است.

گوید اسماعیل بن ابراهیم، از شعبه، از حکم بن عتیبة، از یحیی بن جزار ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوالعبیدین مردی کور از خاندان نُمَیر بوده است.

محمد بن سعد می‌گوید اسماعیل ابن چنین گفت * نمیر بن عامر برادر سواة بن عامر بن صعصعه است.

گوید مؤمل بن اسماعیل، از سفیان، از ابوسنان، از ابن ابی‌الهدیل ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوالعبیدین که از یاران - و شاگردان - عبدالله بن مسعود بود می‌گفت: ای بنده خدا هرگاه از بخشیدن نان نازک سپید برشته نسبت به تو بخل ورزیدند گرده نان خود را بخور و آب فرات بیاشام و دین خود را نگهدار. ابوالعبیدین محدثی کم‌حدیث بوده است.^۱

→

این کتاب بلکه ابن جوزی هم در صفة الصفوة مرگ ربیع را در کوفه نوشته است. جناب ربیع یکی از زاهدان هشتگانه نامور و از سرسپردگان ساحت علوی است. شیخ طوسی در اختیار معرفة الرجال او را ستوده است، لطفاً به شماره ۱۵۴ کتاب مذکور چاپ اسناد حسن مصطفوی مراجعه شود. با این همه، گروهی بر پاره‌یی از رفتارهای او سخت اعتراض کرده‌اند و او را از جهانی نکوهیده شمرده‌اند. برای آگاهی بیشتر به بحث مفصل مرحوم سید محسن امین در اعیان‌الشیعة، ج ۶، بیروت، ۱۴۰۳ ق، صص ۷-۴۵۳ مراجعه فرمایید.

۱. ابن اثیر این حدیث را از ابن مسعود می‌داند و ذیل ماده «طلفح» و «فلطح» آن را آورده و توضیح داده است که با توجه به آن ترجمه شد.

حُرَیثُ بْنُ ظُهَیْرٍ

او از عبدالله بن مسعود و عمار بن یاسر روایت کرده است.

مُسْلِمٌ، پَدْرُ سَعِیدِ

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از ابی یعفر، از مُسْلِمٌ پَدْرُ سَعِیدِ ما را خبر داد که می‌گفته است: «همراه ابن مسعود پیش زید بن خلیفة رفتیم، گفت: روزگاری بر شما فرامی‌رسد که دوست می‌دارید شتر و پالان شتری نداشته باشید یا آنچه دارید به شتری و پالانش عوض کنید.»

قَبِیصَةُ بْنُ بُرْمَةَ

ابن معاویة بن سفیان بن منقذ بن وهب نُمَیْرُ بْنُ نَصْرٍ بن قَعِیْنُ بْنُ حَارِثِ بْنِ ثَعْلَبَةَ بْنِ دُودَانَ بْنِ اسَدِ بْنِ خُرَیْمَةَ، قَبِیصَةُ از مهتران و افراد شریف قوم خود بوده و از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید طلق بن غنم نخعی، از جعفر بن سلام اسدی ما را خبر داد که می‌گفته است: «قَبِیصَةُ بْنُ بُرْمَةَ اسدی مهتر و کارگزار قوم خود بود، و مقرری مردم را پیش مهتر و کارگزار می‌فرستادند و او آن را میان ایشان بخش می‌کرد. گوید: من دیدم که مقرری را پیش قَبِیصَةَ بردند و به او سپردند.»

گوید طلق بن غنم نخعی، از گفته جعفر بن سلام اسدی ما را خبر داد که می‌گفته است: «قَبِیصَةُ بْنُ بُرْمَةَ اسدی را دیدم که با رنگ زرد خضاب می‌بست.»

صِلَّةُ بْنُ زُفَرٍ عَبْسِيُّ

او از عبدالله بن مسعود و عمار و حذیفة روایت کرده است.

گوید محمد بن عبدالله اسدی و موسی بن مسعود هردو، از سفیان، از اعمش، از ابو وائل ما را خبر دادند که می گفته است: * صِلَةَ بِن زُفَرِّ رَا دِیدِم وَ تَا آنجَا که می دانم نیکوکار بود. از او پرسیدم آیا از این درد و بیماری چیزی میان افراد خانواده تو وجود دارد؟ گفت: نه و من از اینکه گرفتار آن نشوند بیمناک ترم تا آنکه گرفتار شوند. موسی بن مسعود در پی حدیث خود می افزود که کنیه صِلَةَ، ابوالعلاء بوده است.

گوید: صِلَةَ بِن زُفَرِّ به روزگار فرمانروایی مصعب بن زبیر بر کوفه در آن شهر در گذشته است. او محدثی مورد اعتماد بوده و او را حدیثهایی است.

ابوالشعنا محاربی

نامش سُلَیْم و نام پدرش اسود بوده است. او به روزگار امیری حجاج بن یوسف در کوفه در گذشته است.

مُسْتَوْرِد بِن أَخْنَفِ فِهْرِي

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است. محدثی ثقه و او را حدیثهایی است.

عَامِر بِن عَبْدَةَ

کنیه اش ابوایاس و از نژادگان قبیله بجیله است که در جنگ قادسیه شرکت کرده است. او از عبدالله بن مسعود روایت کرده که می گفته است: استخوانهای آدمی برای سجده کردن درست شده است.

ابن مُعِيزِ سَعْدِي

او از عبدالله بن مسعود به شیوه شنیدن روایت کرده است. ابن مغیر می گوید: سپیده دمی برای بارور کردن اسب خود بیرون آمدم و از کنار مسجد بنی حنیفه گذشتم.^۱

۱. به نظر می رسد که روایت افتادگی دارد و در همه جایها همینگونه است.

شداد بن ازمع

ابن ابی ثبینه بن عبدالله بن مر بن مالک بن حرب بن حارث بن سعد بن عبدالله بن وادعه از قبیله همدان است. او و برادرش حارث بن ازمع در کوفه محترم و شریف بوده‌اند. شداد از عبدالله بن مسعود حدیث شنیده است. او به روزگار امیری بشر بن مروان در کوفه در گذشته است. محدثی ثقه و کم حدیث بوده است.

عبدالله بن ربیعہ سلمی

او دایی عمرو بن عتبه بن فرقد سلمی است. عبدالله بن ربیعہ از ابن مسعود روایت کرده و ثقه و کم حدیث بوده است.

عتریس بن عرقوب شیبانی

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

عمرو بن حارث بن مصطلق

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

ثابت بن قطبة مرنی

از عبدالله بن مسعود روایت کرده و محدثی ثقه و پر حدیث بوده است.

ابو عَقرَب اسدی

او از عبدالله بن مسعود روایت کرده است. می گویند: سپیده‌دمی به خانه او رفتم بر پشت بام بود و تا بر آمدن آفتاب پیش ما نیامد. و می گویند: فردای آن روز پیش عبدالله بن مسعود رفتیم و شنیدم که از گفته حضرت ختمی مرتبت نقل می‌کرد که فرموده است: «شب قدر در هفت شب آخر ماه رمضان است.»

عبدالله بن زیاد اسدی

کنیه‌اش ابو مریم است.

محمد بن سعد می‌گوید محمد بن عبید طنافسی، از مسعر، از اشعث بن ابی الشعثاء، از ابو مریم ما را خبر داد که می‌گفته است: «از عبدالله بن مسعود شنیدم که در حال رکوع «لا حول ولا قوة الا بالله» می‌گفت.»

گوید ابوداود سلیمان طیالسی، و ابو عامر عَقدی، از شعبه، از اشعث نیز این موضوع را برای ما نقل کردند، ابوداود در حدیث خود می‌گفت از ابو مریم عبدالله بن زیاد اسدی شنیدم و ابو عامر در حدیث خود می‌گفت از ابو مریم که مردی از خاندان اسد بود شنیدم که می‌گفت این موضوع را در رکوع نماز ظهر از عبدالله بن مسعود شنیده است. گویند: ابو مریم گاهی از عمار بن یاسر هم روایت کرده است.

خارجة بن صلت بُزْجُمی

از خاندان تمیم است. از عبدالله بن مسعود روایت کرده و کم حدیث بوده است.

سُحَیْم بن نوفل اشجعی

پدرش اندک زمانی از اصحاب بوده است. او از عبدالله بن مسعود روایت کرده و کم حدیث بوده است.

عبدالله بن مرداس محاربی

او از عبدالله بن مسعود روایت کرده و کم حدیث بوده است.

هیثم بن شهاب سلمی

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید محمد بن فضیل بن غزوان، از حصین، از گفته هیثم بن شهاب ما را خبر داد که می گفته است شنیدم ابن مسعود می گفت: اگر بر دو سنگ گذاخته و سوزان بنشینم برای من خوشتر از آن است که در نماز چهارزانو - آسوده - بنشینم. هیثم محدثی کم حدیث بوده است.

مروان، پدر عثمان عجلی

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید یزید بن هارون، از ربیع بن مسلم، از مروان پدر عثمان عجلی ما را خبر داد که می گفته است از عبدالله بن مسعود شنیدم می گفت: درنگ کردن در پرداخت وام از کسی که توانگر باشد ستم است، و اگر عیب به سیمای آدمی بود، آدمی زشت می بود.

ابو حیان

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید یزید بن هارون، از شعبه، از حصین بن عبدالرحمان، از هلال بن یساف و او از پدر همسر خود یعنی ابو حیان ما را خبر داد که می گفته است از عبدالله بن مسعود شنیدم می گفت: هرگاه یکی از شما در نماز جماعت پیش از امام سر از سجده برداشت دوباره به سجده رود و به همان اندازه که سرش را برداشته است بیشتر در حال سجده بماند.

ابو یزید

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید اسماعی بن ابراهیم، از لیث، از اشعث بن ابی الشعثاء، از ابو یزید ما را خبر داد که می گفته است: «در همین مسجد ابن مسعود را دیدم در حالی که پشت سر پیش نماز نماز می گزارد خودش قرائت نماز را می خواند. گوید: خیال می کنم که ابو یزید گفت که در نماز ظهر بود یا عصر.»

عبیده بن ربیعہ عبیدی

از عثمان و عبدالله بن مسعود و سلمان روایت کرده است.

گوید فضل بن دکین، از اسرائیل، از ابواسحاق، از عبیده بن ربیع ما را خبر داد که می گفته است از عبدالله بن مسعود شنیدم که می گفت: «برای آنانی که پهلوهای خود را - برای عبادت - از بسترها جدا می کنند - نیم شبان بر می خیزند، نعمتهایی فراهم آمده است که نه چشم چنان دیده و نه گوشی چنان شنیده است.»^۱

أخنس، پدر بُکیر بن أخنس

به بُکیر، ضَحْم - تنومند - هم می گفته اند. أخنس از عبدالله بن مسعود روایت کرده است. گوید یزید بن هارون، از ابو خباب، از بُکیر پسر أخنس، از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است: «هنگامی که پیش عبدالله بن مسعود نشسته بودیم مردی آمد و از او درباره مردی که با زنی زنا می کند و سپس او را به همسری می گیرد مسأله پرسید. عبدالله بدون اینکه پاسخی دهد این آیه را تلاوت کرد «او همان است که از بندگان خود توبه را

۱. اشاره به آیه پانزدهم سوره ۳۲ - سجده - است و درباره نماز شب گزاردن است. ابوالفتوح این گفته ابن مسعود را به این صورت آورده که گفته است در تورات چنین آمده است.

می پذیرد و از بدیها می گذرد و آنچه را انجام می دهید می داند»^۱.

ابو ماجد حنفی

او از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

ابوالجعد

او پدر سالم بن ابی جعد و از آزادکردگان و وابستگان اشجعی هاست و از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید عفان بن مسلم، از همام، از قتاده، از سالم بن ابی جعد، از پدرش ما را خبر داد که از گفته ابن مسعود نقل می کرده که می گفته است: «هرگاه مردی با زنی زنا کند و سپس او را به همسری بگیرد هرگاه که با یکدیگر آمیزش داشته باشند زنا کاراند»^۲ گوید: به سالم گفتم پدرت چگونه مردی بود؟ گفت: قاری کتاب خدا بود. ابوالجعد محدثی کم حدیث بوده است.

سعد بن آخرم

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

ضرار اسدی

از عبدالله بن مسعود روایت می کند که آزمندی ده بخش شد و بخشی در شام نهاده شد.

۱. آیه چهل و پنجم از سوره ۴۲ - شوری.

۲. مقایسه فرمایید با سخن پیشین عبدالله بن مسعود و ملاحظه کنید که استنباط حکم صحیح چه دشواریها و بررسی هایی لازم دارد، و نمی توان با دیدن و خواندن روایتی بدون بررسی همه جانبه آن را ملاک حکم قرار داد.

ابو کَنَفْ

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

عموی مُهاجر بن شَمَّاس

او از عبدالله بن مسعود و حدیفة روایت کرده است.

ابو لَیْلَى کِنْدِی

از عثمان و عبدالله بن مسعود و سلمان روایت کرده است.

گوید ابواسامة، از عبدالملک بن ابی سلیمان، از ابولیلی کندی ما را خبر داد که می گفته است: * هنگامی که عثمان محاصره بود آن جا بودم او از فراز بام به مردم نگریست و گفت: مرا مکشید، و حدیثی دراز است.

خِشَف بن مالک طایی

از عبدالله بن مسعود روایت کرده و محدثی کم حدیث بوده است.

مِنْهَال

این شخص منهال بن عمرو نیست.

او از عبدالله بن مسعود شنیده که می گفته است: * اگر کسی از من به قرآن داناتر و به او دسترسی باشد پیش او می روم.^۱

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که جناب عبدالله بن مسعود به سال سی و دوم هجرت درگذشته است، این سخن او اگر

نُفِيع

برده آزاد کرده و وابسته عبدالله بن مسعود است و از او روایت کرده است.

گوید، وکیع بن جراح، از مسعودی، از سلیمان بن مینا، از نفع و ابسته عبدالله بن مسعود ما را خبر داد که می گفته است * عبدالله بن مسعود از خوشبوترین مردم و تمیزپوش ترین ایشان بود که جامه سپید برتن می کرد.

عَدَسَةُ طَائِي

او از عبدالله بن مسعود روایت کرده و گفته است * پرنده بی را که در ناحیه شراف شکار کرده بودند پیش عبدالله آوردند. گفت: دوست می دارم که من همان جا می زیستم که این پرنده شکار شده است.

سَلِيمَانُ بْنُ شَهَابِ عُبَيْسِيِّ

او از عبدالله بن مسعود روایت کرده است و حُصَيْنٌ وَ حَلَامٌ بْنُ صَالِحٍ از او روایت کرده اند. گوید محمد بن عبدالله بن نُمَيْرٌ ما را خبر داد و گفت پدرم، از حلام بن صالح، از سلیمان بن شهاب عبسی، از عبدالله بن معتم عبسی حدیث مفصلی درباره دجال نقل می کرد. محمد می گفت: یکی از خویشاوندان او برایم گفت که این راوی همان ابن معتم است که از شرکت کنندگان جنگ قادسیه است و برخی هم می گویند اندکی افتخار مصاحبت - با حضرت ختمی مرتبت - داشته است.

→

درست باشد، بسیار شگفت انگیز است که خود را به قرآن دانانتر از همگان و از حضرت مولی الموحدين بدانند و کسی را همسگ خود نشمرند اگر بی مهربی نباشد به خود تیفنگی نیست!!

مؤثر بن غفاوة

از عبدالله بن مسعود روایتی درباره شبی که رسول خدا (ص) به معراج برده شده‌اند نقل کرده است.

وَأَلَان

او از عبدالله بن مسعود روایتی نقل کرده که در آن درباره گوسپندی که غلامش آن را کشته است پرسیده است.

عَمِيرَةَ بن زياد كِنْدِي

او از عبدالله بن مسعود روایت می‌کند که می‌گفته است چون آهنگ حج داری بر خود نشانی بگذار - یا حیوانی را که برای قربانی می‌بری با نشانی مشخص کن.

ابوالرضاض

او از عبدالله بن مسعود روایتی از حضرت ختمی مرتبت درباره نماز نقل کرده است.

ابوزيد

او از عبدالله بن مسعود شنیده که می‌گفته است: در شبی که رسول خدا با جنیان دیدار داشت من همراه آن حضرت بودم.^۱

۱. این موضوع را ابوبکر احمد بن حسین بیهقی که از محدثان بسیار نامور است در دلائل النبوة بررسی کرده و گفته است روایات و احادیث صحیح دلالت بر این دارد که عبدالله بن مسعود همراه حضرت نبوده است. برای آگاهی بیشتر به ترجمه آن کتاب، ج ۲، به قلم این بنده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ ش، ص ۲۰ مراجعه شود.

وائل بن مُهانة خَضْرَمِي

او از عبدالله بن مسعود روایت کرده و کم حدیث بوده است.

بلاز بن عِصْمَة

او از عبدالله روایت کرده و کم حدیث بوده است.

وائل بن رَبِيعَة

او از عبدالله بن مسعود روایت می‌کند که می‌گفته است فاصله هر آسمان تا زمین - تا آنجا که چشم می‌بیند - پانصدسال است.

گوید اسحاق بن منصور، از زهیر، از ابواسحاق، از شمر بن عطیه ما را خبر داد که می‌گفته است: «زرّ به دیدار وائل که سخت بیمار و بستری بود رفت. وائل به او گفت: ای زرّ بر پیکر من هم همانگونه که بر پیکر برادرت تکبیر گفتی تکبیر بگو. زرّ بر جنازه برادر خود هفت تکبیر گفته بود.

گوید فضل بن دکین، از قیس، از ابو حصین ما را خبر داد که می‌گفته است: «بر تن وائل بن ربیعہ جامه خز دیدم. گوید مسیب بن رافع گاهی از وائل بن ربیعہ روایت کرده است.

ولید بن عبدالله بَجَلِي

از خاندان قسر و از بنی خزیمه است و از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

عبدالله بن خَلام عَبَسِي

از عبدالله بن مسعود روایت کرده و کم حدیث بوده است.

فَلْفَلَّةُ جُعْفِي

از عبدالله بن مسعود روایت کرده و کم حدیث بوده است.

يزيد بن معاوية عامري

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید فضل بن دکین، از عقبه بن وهب ما را خبر داد که می گفته است، از پدرم شنیدم، از گفته یزید بن معاویه عامری نقل می کرد که گفته است: * چگونه خواهید بود روزگاری که مردان پهن رو و بینی فرورفته را ببینید یا آهنگ شما کنند؟

أَرْقَمُ بْنُ يَعْقُوبَ

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از ابواسحاق، از ارقم بن یعقوب ما را خبر داد که عبدالله بن مسعود می گفته است: * چگونه خواهید بود آن گاه که شما را به رستنگاه درمنه و گیاهان خوشبوی طَبِي - کنایه از صحرا و بیابان - بیرون برانند؟ به او گفتند: چه کسی با ما چنین می کند؟ گفت: ترکان.

حَنْظَلَةُ بْنُ خُوَيْلِدٍ شَيْبَانِي

از عبدالله بن مسعود روایت می کند و می گوید: * عبدالله چون مشرف بر دروازه یا در حیاط می شد می گفت: بارخدا یا من خیر این خانه و خیر ساکنان آن را از پیشگاه تو مسألت می کنم.

عبدالرحمان بن بشر ازرق انصاری

او از عبدالله بن مسعود و نیز از ابومسعود انصاری روایت کرده و کم حدیث بوده است.

براء بن ناجیه کاهلی

او از عبدالله بن مسعود روایت کرده است که * آسیای اسلام خواهد چرخید.

تمیم بن خذلم ضبی

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید مؤمل بن اسماعیل، از سفیان، از ابو حیان ما را خبر داد که می گفته است تمیم بن خذلم که از اصحاب عبدالله بن مسعود بود می گفت * آنان را با همه رستنی ها - برکتهای زمین - رها کنید و خود از همین ریزه نانهایتان بخورید و از این آب بیاشامید که آنان اگر بتوانند شما را زبون و کافر می سازند. تمیم محدثی کم حدیث بوده است.

حوط عبّدی

او از عبدالله بن مسعود و شریح روایت کرده است.

گوید فضل بن دکین، از مسعر، از عبدالملک، از حوط عبّدی ما را خبر داد که می گفته است * عبدالله بن مسعود مرا به سرپرستی بیت المال گماشت و هرگاه درم ناسره بی می یافتم آن را می شکستم. حوط مردی کم حدیث بوده است.

عمرو بن عبّته

ابن فرقد سلمی، او خواهرزاده عبدالله بن ربیع سلمی است. پدرش عبّته بن فرقد اندکی

افتخار مصاحبت - با حضرت ختمی مرتبت - داشته است. عمرو بن عتبه از عبدالله بن مسعود روایت کرده است، او از سخت کوشان در عبادت بوده است.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس ما را خبر داد و گفت از یکی از یاران خود شنیدم که می گفت: «عتبه بن فرقد به یکی از خویشاوندان خود گفت: چرا عمرو این چنین نزار و زرد روی شده است؟ برای عتبه فرشی در جایی گسترده که بتواند از دور عمرو را ببیند. گوید: عمرو آمد و به نماز ایستاد و پس از حمد به قراءت قرآن پرداخت و چون به این آیه رسید که حق تعالی می فرماید «آنان را از روز رستخیز بترسان، آن گاه که دلها به گلو می رسد و فروبرندگان خشم اند»^۱ چندان گریست که نفس او بند آمد و بر زمین نشست، باز برخاست و همان آیه را خواند و چندان گریست که همچنان شد و نشست و تا سپیده دم همینگونه رفتار کرد. گوید، عتبه گفت: پسر کم همین رفتار است که چنان زار و نزارت کرده است.

محمد بن سعد می گوید، در حدیث دیگری آمده است که: «عمرو بن عتبه و معضد بن یزید عجلی پشت کوفه مسجدی ساختند. عبدالله بن مسعود پیش آنان رفت و گفت: آمده ام که مسجد تباهی را ویران کنم»^۲.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از ابراهیم بن مهاجر، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است: «عمرو بن عتبه شهید شد و علقمه بر او نماز گزارد، او محدثی ثقه و کم حدیث بوده است».

قیس بن عبید همدانی

او عموی عامر بن شراحیل شعبی است و از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

۱. آیه هیجدهم از سوره ۴۰ - غافر، مؤمن.

۲. ابن اثیر هم در الشهایه این حدیث را آورده و معنی کرده است. معلوم می شود از نظر عبدالله بن مسعود این کار آنان مایه تباهی بوده است.

قیس بن خبتر

او از عبدالله بن مسعود روایت کرده است. چه خوش است آن دو مکروه...^۱

عَنْبَسُ بْنُ عُقْبَةَ حَضْرَمِي

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید فضل بن دکین، از اعمش، از یزید بن حیان ما را خبر داد که می‌گفته است: «گاهی عَنْبَسُ بْنُ عُقْبَةَ چندان در حال سجده باقی می‌ماند که گنجشگها بر پشت او می‌نشستند و او را مانند بازمانده دیوار می‌پنداشتند. او محدثی کم‌حدیث بوده است.»

لقیط بن قبیصة فزاری

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

حُصَيْنُ بْنُ عَقْبَةَ فزاری

از عبدالله بن مسعود و سلمان فارسی روایت کرده است.

شُبْرُمَةُ بْنُ طَفِيلٍ

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید یعلی بن عبید طنافسی، از ابو حیان تیمی، از ایاس بن ندیر، از شبرمه بن طفیل ما

۱. در متن همین‌گونه است و دنباله آن نامده است.

را خبر داد که می‌گفته است، عبدالله بن مسعود می‌گفت: * گاه چنان است که کسی پیش سلطان می‌رود و دین خود را همراه دارد و از پیش او بیرون می‌آید و دینش همراه او نیست. مردی از او پرسید که ای ابا عبدالرحمان این موضوع چگونه است؟ گفت: سلطان را با چیزی که خدا را خشمگین می‌سازد خشنود می‌کنند.

عبدالرحمان بن خنیس اسدی

او از عبدالله بن مسعود روایت کرده است و می‌گفته است او را پاکیزه‌جامه و خوشبو دیدم.

عُمَیر

او پدر عمران بن عُمیر است که برده آزاد کرده و وابسته ابن مسعود بوده و از او روایت کرده است.

گوید ابو معاویه ضریر، از حجاج، از عمران بن عُمیر، از پدرش روایت می‌کند که گفته است: * همراه عبدالله بن مسعود برای رفتن به مکه بیرون آمدم و چون کنار پل حیره رسیدیم نماز را دو رکعتی - شکسته - گزارد.

گوید فضل بن دکین، از محمد بن قیس، از عمران بن عُمیر که مادرش کنیز عبدالله بن مسعود بود که او را به همسری پدرش داده بود ما را خبر داد که می‌گفته است: * پدرش روز جمعه همراه عبدالله بن مسعود نماز جمعه گزارده است و سپس عبدالله بن مسعود سوار شده است و به مزرعه خود که پایین تر از قادسیه قرار داشته رفته است و پدرم همراه او بوده است، و چون کنار رود حیره رسیده‌اند، عبدالله پیاده شده است و نماز عصر خود را دو رکعتی گزارده است.

کُردوس بن عباس ثعلبی

از تیره غطفان - از قبیله قیس - است. از عبدالله بن مسعود روایت کرده و کم حدیث بوده است.

سَلَمَةُ بْنُ صُهَيْبَةَ

گفته‌های او را که از یاران عبدالله بن مسعود بوده است. ابواسحاق سبیعی از او روایت کرده است.

عَبْدَةُ نَهْدِي

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

أَبُو عُبَيْدَةَ

پسر عبدالله بن مسعود هُذَلِي است و از پدر خود بسیار روایت کرده است. محمد بن سعد می‌گوید و گفته‌اند که: «او از پدر خود چیزی نشنیده است و از ابو موسی و سعید بن زید انصاری شنیده است. محدثی ثقه و مورد اعتماد و پرحديث است. گوید ابوداود سلیمان طیالسی، از گفته شعبه، از عمرو بن مره ما را خبر داد که می‌گفته است: «به ابو عبیده گفتم: چیزی از عبدالله بن مسعود به خاطر داری؟ گفت: نه. گوید فضل بن دکین، از عبدالله بن عبدالملک بن ابی عبیده بن عبدالله بن مسعود ما را خبر داد که می‌گفته است پدرم و عمر بن مسکین هر دو گفتند که: «بر نگین انگشتری ابو عبیده نقش سر یا تمام بدن دو کرکی^۱ که در حال پرواز میان دو کوه بوده‌اند نقش بوده است.

گوید شهاب بن عباد، از ابراهیم بن حمید رواسی، از اسماعیل بن ابی خالد ما را خبر داد که می‌گفته است: «ابو عبیده بن عبدالله بن مسعود را دیدم پیرمردی با چشمهای سالم و خوب بود.

گوید سلیمان بن حرب هم، از حماد بن زید، از یونس بن عبیده نقل می‌کرد که

۱. کرکی که در فارسی به آن کلنگ می‌گویند از پرندگان درازگردن و درازپا و بلندپرواز است. به برهان قاطع، چاپ مرحوم دکتر معین، ص ۱۶۸۱ مراجعه فرماید.

می گفته * ابو عبیده را سوار بر مرکب دیدم و چهره اش چون دینار رخشان بود.
 گوید فضل بن دکین، از ولید بن عبدالله بن جمیع ما را خبر داد که می گفته است * بر
 تن ابو عبیده بن عبدالله بن مسعود جامه کلاهدار خزر دیدم.
 گوید وکیع بن جراح، از عثمان بن ابی هند ما را خبر داد که می گفته است * ابو عبیده
 را دیدم که عمامه سیاه بر سر داشت.
 محمد بن سعد می گوید از گفته یحیی بن سعید قطان مرا خبر دادند که می گفته است
 * دانشمندان حدیث ابو عبیده پسر عبدالله بن مسعود را بر دیگران برتری می داده اند.

عُبَید بن نُضَیْلَة خزاعی

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است و گفته می شود قرآن را پیش او و پیش علقمه
 خوانده است.
 می گوید یحیی بن آدم می گفت از حسن بن صالح شنیدم که می گفت * یحیی بن
 وثاب بر عبید بن نضیله قرآن را خوانده است و عبید بن نضیله بر علقمه خوانده است و علقمه
 بر عبدالله بن مسعود خوانده است چه قرائتی استوارتر از این می توان یافت.
 گفته اند: عبید بن نضیله به روزگار حکومت بشر بن مروان بر کوفه در آن شهر
 در گذشته است و محدثی ثقه و پر حدیث بوده است.

گروهی از این طبقه که از عثمان و ابی بن کعب و معاذ بن جبل و طلحة و زبیر و حذیفة و أسامة بن زید و خالد بن ولید و ابومسعود انصاری و عمرو بن عاص و عبدالله بن عمر و جز ایشان روایت کرده‌اند و هیچ‌یک از ایشان از عمر و علی و عبدالله بن مسعود چیزی روایت نکرده است.

موسی بن طلحة

ابن عبیدالله بن عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مُرّة. مادرش خوّلة دختر قعقاع بن معبد بن زرارة از خاندان تیم است.

موسی بن طلحه به کوفه کوچ کرد و همان جا ساکن شد و به سال یکصد و سه همان جا درگذشت و صقر بن عبدالله که کارگزار عمر بن هبیره بر کوفه بود بر او نماز گزارد.^۱
گوید فضل بن دکین ما را خبر داد که * موسی بن طلحه به سال یکصد و چهارم درگذشت.

گوید فضل بن دکین، از گفته طعمه بن عمرو جعفری ما را خبر داد که می گفته است * موسی بن طلحه را دیدم دندانهای خویش را با رشته‌های زرین به یکدیگر استوار کرده بود.
گوید معن بن عیسی هم از ابوالزبیر اسدی ما را خبر داد که * موسی بن طلحه دندانهای خویش را با سیمهای زرین به یکدیگر پیوند زده بود.

گوید عبیدالله بن موسی، از عیسی بن عبدالرحمان ما را خبر داد که گفته است * بر تن موسی بن طلحه جامه کلاه‌دار یا شب کلاه بلند خزر دیدم.

گوید فضل بن دکین، از عمرو بن عثمان بن عبدالله بن موهب ما را خبر داد که گفته

۱. عمر بن هبیره از سال ۱۰۳ تا سال ۱۰۵ هجری امیری خراسان و عراق را برعهده داشته و بیشتر مقیم کوفه بوده است. از افراد دلیر و زبرک و از بزرگان شام بوده است. به زرکلی، الاعلام، ج ۵، ص ۲۳۰ مراجعه شود.

است * موسی بن طلحه را دیدم با رنگ سیاه خضاب می بست.
 گوید محمد بن عمر واقدی می گفت کسانی که پیش ما بودند و افراد خانواده موسی بن طلحه می گفتند که * کنیه او ابو عیسی بوده است. موسی بن طلحه از عثمان و طلحه و زبیر و ابوذر روایت کرده است. ثقه بوده و او را حدیثهایی است.
 محمد بن سعد می گوید روح بن عباد و سلیمان بن حرب هردو، از اسود بن شیبان، از خالد بن سمیر ضمن حدیثی که او به هنگام آمدن موسی بن طلحه به بصره به روزگار مختار بن ابی عبید نقل می کرده است مرا خبر دادند که * کنیه موسی بن طلحه، ابو محمد بوده است.

سَلْمَةُ بِنِ سَبْرَةَ

او گفته است معاذ برای ما خطبه ایراد کرد. سلمه گاهی از سلمان فارسی روایت کرده است و ابووائل از سلمه روایت می کرده است.

عزرة بن قیس بَجَلِيّ

از خاندان احمس قبیله دُهن و از نژادگان ایشان است. او که در جنگهای خالد بن ولید در شام همراه او بوده از خالد روایت کرده است و ابووائل از عزرة روایت می کرده است.

أوس بن ضَمْعَج حَضْرَمِيّ

او از سلمان و ابومسعود انصاری روایت کرده است. اوس که محدثی شناخته شده و ثقه است کم حدیث و دارای عمری دراز بوده و دوره جاهلی را درک کرده بوده است.

أَشْتَرُ

نامش مالک و نام پدرش حارث بن عبد یغوث بن مسلمة بن ربیعة بن حارث بن جذیمة بن سعد بن مالک بن نَخَع و از قبیله مذحج است.

مالک اشتر از خالد بن ولید این موضوع را نقل می‌کند که «مردم را پس از گذشتن وقت فضیلت نماز عصر برای نماز می‌زده است. اشتر از یاران علی بن ابی طالب علیه‌السلام است و در جنگ جمل و صفین و تمام جنگهای آن حضرت همراه ایشان بوده است. علی علیه‌السلام او را به حکومت مصر گماشت و او بدان سو حرکت کرد و چون به منطقه عریش رسید شربت عسلی آشامید و درگذشت.^۱

یحیی بن رافع ثقفی

از عثمان روایت کرده است. محدثی نامور و کم‌حدیث بوده است.

بلال عبسی

او روایت می‌کند که عمار بن یاسر با آنان نماز جمعه گزارده است.

ابوداود

در خطبه‌یی که حذیفه در مدائن خوانده است حضور داشته است.

هیثم بن اسود

ابن اقیس بن معاویه بن سفیان بن هلال بن عمرو بن جشم بن عوف بن نخع. از مردان نامور قبیله مذحج و سخنور و شاعر بوده است و از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت کرده است. پدرش اسود بن اقیس در جنگ قادسیه شرکت کرده و کشته شده است. پسرش عریان بن هیثم هم از مردان نامور و شریف قبیله مذحج بوده است و در حکومت خالد بن عبدالله قسری بر کوفه سرپرست شرطه بوده است.

۱. جناب مالک اشتر پیش از جنگ خوارج با دسیه معاویه و عمرو عاص مسموم شد و در همه جنگهای حضرت امیرالمؤمنین حضور نداشته است.

ابو عبدالله فائشی

از قبیلهٔ همدان است. از حدیفه و قیس بن سعد بن عباده روایت کرده است. محدثی ثقه و کم حدیث بوده است.

عُبَید بن کَرْبِ عَبَسِی

کنیه اش ابویحیی بوده و دوست و پیوسته به ابو مقدام بوده است. او از حدیفه روایت کرده است.

ابو عمار فائشی

از قبیلهٔ همدان است. از حدیفه و قیس بن سعد بن عباده روایت کرده است. محدثی ثقه و کم حدیث بوده است.

ابو راشد

او می گوید که عمار بن یاسر برای ما خطبه خواند و آن را کوتاه ایراد کرد و گفت حضرت ختمی مرتبت ما را از دراز خواندن خطبه نهی فرموده است.

قائد بن بُکیر عَبَسِی

از حدیفه روایت کرده است.

خالد بن ربیع عَبَسِی

از حدیفه روایت کرده است.

سَعْدُ بْنُ حَذِيفَةَ الْيَمَانِ

از پدرش روایت کرده است.

عَبْدَاللَّهُ بْنُ أَبِي بَصِيرٍ عَبْدِي

از اُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ روایت کرده است.

سُلَيْمُ بْنُ عَبْدِ

از حذیفه روایت کرده است.

أَبُو الْحَجَّاجِ أَزْدِي

از سلمان روایت کرده است و ابواسحاق سبیعی از او روایت کرده است.

مُجَمَّعُ أَبُو الرَّوَّاعِ أَرْحَبِي

از حذیفه روایت کرده است.

ثَبَّتُ بْنُ رَبِيعِي

کنیه‌اش ابو عبدالقدوس بوده است. نام پدر بزرگ او حُصَيْنُ بْنُ عَثِيمِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ زَيْدِ بْنِ رِيَّاحِ بْنِ يَرْبُوعِ بْنِ حَنْظَلَةَ بْنِ تَمِيمِ است.^۱

۱. این مرد از کسانی است که برای حضرت سیدالشهدا حسین بن علی نامه نوشت و ایشان را به کوفه فراخواند و سپس

گوید فضل بن دکین، از حفص بن غیاث ما را خبر داد که می‌گفته است از اعمش شنیدم می‌گفت: * برای تشییع جنازه شبث حاضر شدم، دیدم بردگان را بر جایی و کنیزکان را بر جای دیگر و اسب‌سواران را بر جایی و شتران بُختی و ناقه‌سواران را بر سویی برپا داشته‌اند و چند صنف دیگر را هم نام برد و افزود که همگی را دیدم که بر او مویه‌گری می‌کنند و سینه می‌زدند.

مُسیب بن نجبة فزاری

او پسر ربیعة بن ریاخ بن عوف بن هلال بن شمخ بن فزاره است. او در جنگ قادسیه و در جنگ‌های علی بن ابی طالب علیه‌السلام همراه ایشان شرکت کرده است و در جنگ عین‌الوردة همراه توبه‌کنندگان که از یاری‌ندادن حسین (ع) توبه کرده بودند شرکت کرد و کشته شد. حصین بن نمیر سر مسیب بن نجبه را همراه ادهم بن محرز باهلی پیش عبیدالله بن زیاد فرستاد و ابن‌زیاد آن‌را برای مروان بن حکم به دمشق فرستاد و او آن‌را در دمشق بر نیزه نصب کرد.

مَطَر بن عُکامِش سلمی

ملحان بن ثروان

از حدیفة روایت کرده است.

→ خودش از معرکه گردانان لشکر عمر سعد شد. برای آگاهی بیشتر در این باره در منابع اهل سنت به ترجمه نه‌ایة‌الارباب، ج ۷، صص ۹-۱۸۸، ۳-۱۸۰، ۱۵۳، ۱۴۸ مراجعه فرمایید.

۱. در متن همین‌گونه است و پس از آن هیچ توضیحی داده نشده است.

فُضَیْلُ بِنِ بَزْوَانَ

گوید موسی بن مسعود، از سفیان، از اعمش ما را خبر داد که می‌گفته است: * به فضیل بن بزوان گفتند فلانی تو را دشنام می‌دهد. گفت: بر کسی که این کار را بر او تعلیم داده است یعنی شیطان خشم می‌گیرم. خداوند متعال مرا و او را بیامرزد.

گروهی از این طبقه که از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده‌اند^۱

حُجْرُ بِنِ عَدَى

ابن جبلة بن عدی بن ربیعة بن معاویة بن ثور بن مرتع بن کنندی همان کسی که به حُجْرُ الخیر - سرایا نیکی و خوبی - مشهور است. پدرش از این سبب که وقتی پشت به جنگ کرده و از پشت نیزه خورده است به ادب مشهور است.

حُجْرُ بن عدی از افرادی است که دوره جاهلی و اسلام را درک کرده است. برخی از دانشمندان گفته‌اند که او همراه برادرش هانی بن عدی به حضور حضرت ختمی مرتبت آمده‌اند. حُجْرُ در جنگ قادسیه شرکت داشته است و هموست که داستان مَرَجِ عَدْرَى با او آغاز شده است، و فاتح آن منطقه هم بوده است. او از کسانی بوده که دوهزار و پانصد درم مقرری سالیانه داشته و از یاران و همراهان علی بن ابی طالب علیه السلام در جنگ جمل و صفین بوده است.

و چون زیاد بن ابیه به سمت حاکم کوفه به آن شهر آمد حُجْرُ بن عدی را فراخواند و به او گفت: خود می‌دانی که من تو را می‌شناسم و من و تو بر دوستی علی بن ابی طالب بر آن حال بودیم که به خوبی می‌دانی و اینک چیز دیگری آمده است و کار بر گونه دیگری شده است. اینک تو را به خدا سوگند می‌دهم که مبادا قطره‌یی از خون خود را برای ستیز با من بریزی که در آن صورت تمام آن را بر زمین خواهم ریخت! زبانت را نگهدار و در خانه

۱. در این بخش جمله دعائیه علیه السلام مکرر در متن آمده است.

خود آرام بگیر و انگهی همین سریر من جایگاه نشستن تو و همهٔ نیازهای تو بر آورده است، جان خود را از من حفظ کن، ای ابو عبدالرحمان من شتاب تو را می‌شناسم و تو را به خدا سوگند می‌دهم جان خود را پاس دار و از این فرومایگان نادان پرهیز کن که مبادا اندیشه‌ات را بلرزانند و تو را از اندیشه درست به کژراهه برند، که اگر بر من زبون شوی یا حق تو را رعایت نکنم و آن را کوچک بشمرم چنان نیست که خواستهٔ من دربارهٔ تو باشد - این خودت هستی که آنرا فراهم می‌آوری.

حُجْر گفت: کاملاً فهمیدم و به خانه خود برگشت. دوستان و یاران او از شیعیان پیش او آمدند و پرسیدند امیر به تو چه گفت. پاسخ داد که چنین و چنان گفت. گفتند: برای تو خیرخواهی نکرده است، او درحالی که اعتراض داشت برخاست. شیعیان همچنان پیش او آمدو شد داشتند و به او می‌گفتند: تو پیر مایی و سزاوارترین افراد به انکار کردن این امارت. و هرگاه حُجْر به مسجد می‌رفت گروه شیعیان همراه او راه می‌افتادند و می‌رفتند. عمرو بن حُرَیث که در آن هنگام جانشین زیاد در کوفه بود و زیاد خود در بصره مقیم بود به حُجْر پیام فرستاد که ای ابو عبدالرحمان این جماعت چیست و حال آنکه تو برای امیر تعهدی را که خود می‌دانی برعهده گرفته‌ای. حُجْر به فرستاده عمرو بن حُرَیث گفت: به او بگو اگر این کارها را نمی‌پسندید از این جا بروید و پشت سرت راه برایت گشاده است.

عمرو بن حُرَیث این موضوع را برای زیاد نوشت و در نامه افزود که اگر تو را به کوفه نیازی هست بشتاب. زیاد تند خود را به کوفه رساند و چون آن جا رسید عدی بن حاتم و جریر بن عبدالله بجلی و خالد بن عرفطة عَدْرِي همپیمان خاندان زُهْرَة و تنی چند از اشراف مردم کوفه را فراخواند و پیش حُجْر بن عدی فرستاد که حجت بر او تمام کند و او را از آن جماعت و همراهی آنان بازدارد و اینکه زبان خویش را از آنچه می‌گوید نگه دارد. آنان پیش حُجْر آمدند. او در برابر گفته‌های ایشان هیچ پاسخی نداد و با هیچ‌یک از ایشان سخنی نگفت و فقط به غلام خود می‌گفت کره شتر را علف بده. گوید که کره شتری گوشهٔ حیاط بود. عدی بن حاتم به حُجْر گفت: مگر دیوانه شده‌ای که من با تو در این موضوع مهم سخن می‌گویم و تو خطاب به غلام می‌گویی کره شتر را علف بده - همچنان پاسخ نداد. عدی بن حاتم به همراهان خود گفت: گمان نمی‌بردم که ناتوانی این درمانده بی‌نوا تا این پایه رسیده باشد. آنان از پیش او برخاستند و پیش زیاد رفتند. بخشی از مطالب را به او گزارش دادند و بخشی را پوشیده داشتند و کار او را ناپسند نشان ندادند و از زیاد خواستند با او مدارا و

حوصله کند. زیاد گفت: در آن صورت پسر ابوسفیان نخواهم بود!! و شرطه‌ها و افراد بخارایی را به خانه حجر گسیل داشت. حجر با همراهان خود با ایشان به جنگ و ستیز پرداخت و همراهانش پراکنده شدند و او و یارانش را پیش زیاد بردند. زیاد به حجر گفت: ای وای بر تو، تو را چه می‌شود؟ حجر گفت: من همچنان پای‌بند بیعت خود با معاویه هستم نه آن را می‌شکنم و نه می‌خواهم آن را بشکنم. زیاد هفتاد تن از سرشناسان کوفه را گرد آورد و به آنان گفت: گواهی خود را درباره حُجْر و یارانش بنویسید. و آنان نوشتند سپس همگان را پیش معاویه فرستاد و حُجْر و یارانش را هم پیش معاویه گسیل داشت. این خبر به عایشه رسید. عبدالرحمان بن حارث بن هشام مخزومی را پیش معاویه فرستاد و از او درخواست کرد که حجر و یارانش را آزاد کند. عبدالرحمان بن عثمان ثقفی به معاویه گفت: ای امیر مؤمنان! از ریشه و بن بزنی که پس از امسال نیاز به از بیخ و بن زدن پیدا نکنی. معاویه گفت: دوست ندارم که آنان را ببینم. نامه زیاد را بر من عرضه دارید. نامه زیاد بر او خوانده شد و گواهان آمدند و گواهی دادند. معاویه بن ابی سفیان گفت: آنان را به مَرَج عَدْرَى ببرید و همان جا بکشیدشان. گوید: ایشان را آنجا بردند. حجر پرسید نام این دهکده چیست؟ گفتند: عذراء. گفت: سپاس و ستایش خدا را، به خدا سوگند من نخستین مسلمانی هستم که در راه خدا سگهای آن را به پارس کردن واداشتم - اشاره به اینکه فتح آن منطقه به دست او بوده است. و اینک امروز مرا در بند کشیده به این جا آورده‌اند.

گوید: هریک از ایشان را به مردی از شامیان سپردند تا او را بکشد. حُجْر را به مردی از قبیله حمیر سپردند. او حجر را جلو انداخت که او را بکشد. حُجْر به آنان گفت: آزادم گذارید تا دو رکعت نماز بگذارم. او را آزاد گذاردند. وضو گرفت و دو رکعت نماز گزارد که در نظر آنان طول کشید. او را گفتند: ترسیدی و به بیم افتادی که نمازت را طول دادی. از نماز آسوده شد و گفت: هیچ‌گاه وضو نگرفته‌ام مگر اینکه نماز گزارده‌ام و هرگز نمازی سبک‌تر و مختصرتر از این نخوانده‌ام و بر فرض که بیم کرده باشم همانا که شمشیر آخته و کفن گسترده و گورکنده شده را برابر خود می‌بینم. افراد عشیره و قبیله آنان برای ایشان کفن آورده و گورهایشان را آماده ساخته بودند و گفته شده است، معاویه کفن‌های آنان را فرستاده بود و دستور داده بود گورهایشان را آماده سازند!! در این هنگام حجر گفت: پروردگارا ما از تو در برابر امت خود یاری می‌جوئیم مردم عراق به ستم بر ضد ما گواهی دادند و شامیان اینک ما را می‌کشند.

گوید: به حُجْر گفته شد که گردنت را دراز کن. گفت: این خونی نیست که من بر ریختن آن یاری دهم او را پیش بردند و گردنش را زدند.

معاویه مردی به نام هُدبَة بن فیاض را که از قبیلهٔ سلامان بن سعد بود برای اجرای حکم فرستاده بود که یک چشم بود. مردی از محکومان که از قبیلهٔ خثعم بود به او نگریست و گفت: اگر فال درست باشد نیمی از ما کشته می شویم و نیمی دیگر رها می شویم. گوید: چون هفت تن را اعدام کردند معاویه پیکی فرستاد که همگی را عفو کرده است. در آن هنگام هفت تن اعدام شده بودند و شش تن رها شدند یا شش تن کشته و هفت تن رها شدند، آنان سیزده تن بودند.^۱

عبدالرحمان بن حارث بن هشام با پیام عایشه پیش معاویه رسید و این هنگامی بود که آن گروه کشته شده بودند. عبدالرحمان به معاویه گفت: ای امیر مؤمنان چرا بردباری ابوسفیان از تو فاصله گرفته، به کجا رفته است؟ معاویه گفت: سبب آن نبودن کسی چون تو و مانند تو از قوم من برگرد من است.

هند دختر مخزبه که از زنان انصار و شیعه بود، هنگامی که حجر را پیش معاویه گسیل داشتند چنین سرود:

«ای ماه رخشان! بالا برو، فراتر و بنگر که آیا حجر را که در حال رفتن است می بینی؟، آن چنان که آگاهان می پندارند حجر پیش معاویه پسر حرب می رود تا معاویه او را بکشد، سرکشان پس از حجر بر سرکشی خواهند افزود و کاخ خورتق و سدیر بر آنان گوارا خواهد شد، سرزمینها برای او چنان گرفتار خشکسالی و قحطی می شود که گویا هرگز باران زندگی بخش بر آن نباریده است، هان! ای حُجْر ای حُجْر خاندان عَدِی! سلامت و شادمانی بهره تو باد، بر تو از آنچه که پدرت را نابود ساخت - مرگ - و از پیری که در دمشق نعره می کشد - معاویه - بیم دارم. بر فرض که نابود شوی سالار هر گروه سرانجام از این دنیا می رود».^۲

۱. با آنکه محمد بن سعد در این جا بیش از دیگر مؤلفان روزگار خود و به عنوان مثال بیشتر از دینوری در اخبار الطوال درباره علل کشته شدن حجر توضیح داده است ولی باز هم ناچار بوده که به اختصار گرایش داشته باشد، لطفاً برای آگاهی بیشتر به بحث مستوفای طبری در تاریخ الطبری، ج ۵، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، بی تاریخ، صص ۸۵ - ۲۳۵ مراجعه کنید که نام پاره‌یی از گواهان و تمام همراهان و نکات خواندنی فراوان در آن آمده است و همین اشعار هم با افزونی دویست ضبط شده است.

۲. تَرْفَعُ آبِهَا الْقَمَرُ الْمُنِيرُ تَرْفَعُ هَلْ تُرَى حَجْرًا يَسِيرُ

گویند حمّاد بن مسعده، از ابن عون، از محمد ما را خبر داد که می گفته است: * چون حجر را آوردند و فرمان به کشتن او داده شد، گفت: مرا در جامه هایم به خاک سپارید که برای داوری بردن به پیشگاه حق مبعوث خواهم شد.

گویند یحیی بن عباد، از یونس بن ابی اسحاق، از عُمیر بن قَمیم ما را خبر داد که می گفته است: * یکی از غلامان حُجر بن عَدیّ کندی مرا گفت که به حجر بن عدی گفتم: یکی از پسرانت را دیدم که به مستراح رفت و چون بیرون آمد وضو نگرفت. حجر گفت: آن کتاب را از کنار دریچه به من بده و چون آن را دادم چنین خواند:

«بسم الله الرحمن الرحيم، این چیزی است که از علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که می گفت وضو گرفتن - طاهر بودن - نیمی از ایمان است. حجر بن عدی محدثی مورد اعتماد و شناخته شده است و از کسی جز علی (ع) چیزی روایت نکرده است.

صُعَصَعَةُ بِنِ صُوحَانَ

ابن حجر بن حارث بن هِجْرَس بن صَبْرَةَ بن حِذْرَجَان بن عَسَاس بن لَيْث بن حُدَاد بن ظَالِم بن ذُهَل بن عِجْل بن عمرو بن ودیعه بن أَفْصَى بن عبد القیس از قبیله ربیعہ و برادر پدر و مادری زید بن صوحان است. کنیه اش ابو طلحه و از نخستین کسانی است که در کوفه برای خود زمینی را خط کشی کرده و خانه ساخته است. او مردی سخنور و از یاران علی بن ابی طالب بوده است و خود و دو برادرش زید و سیحان پسران صوحان در جنگ جمل شرکت داشته اند. سیحان در سخنوری مقدم بر صعصعه بوده است و به روز جنگ جمل رایت در دست او بوده و کشته شده است و پس از او برادرش زید رایت را گرفته و کشته شده است.

→

لِيَقْتَلَهُ كَمَا زَعَمَ الْخَيْرُ
و طَابَ لَهَا الْخُورَنُقُ وَالسُّدَيْرُ
كَأَنَّ لَمْ بِحَيْبِهَا يَوْمًا مَطِيرُ
تَلْفَنُكَ السَّلَامَةَ وَالسَّرُورُ
و شَيْخَا فَي دَمَشُقَ لَهُ زَنْبِيرُ
الَّذِي هَلَكَ مِنَ الدُّنْيَا بِصَيْرُ

يَسِرُ إِلَى مَعَاوِيَةَ بْنِ حُورِ
تَجَبَّرَتْ الْجَبَابِرُ بَعْدَ حُجْرٍ
وَأَصْبَحَتْ الْبِلَادُ لَهُ مَحْوَلًا
أَلَا يَا حُجْرَ حَجْرَ بَنِي عَدِي
أَخَافُ عَلَيْكَ مَا أُرْدِي عَدِيَا
فَإِنَّ تَهْلِكَ فَكُلَّ عَمِيدِ قَوْمِ

آن‌گاه رایت را صعصعه در دست گرفته است.

صُعَصَعَة از علی (ع) روایت کرده است. او می‌گوید به علی گفتم: ما را از آنچه رسول خدا که درود حق بر او باد نهی کرده است آگاه و نهی کن. صعصعه از عبدالله بن عباس هم روایت کرده است. او در کوفه به روزگار خلافت معاویه بن ابی سفیان درگذشته است. محدثی ثقه و کم‌حدیث بوده است.^۱

عبد خیر بن یزید خیوانی

از قبيلة همدان است. از علی بن ابی طالب روایت کرده است. او در صفین همراه علی بوده و مبارزه کرده و حریفان را کشته است. کنیه‌اش ابو عماره بوده و حدیثهایی از او روایت شده است.^۲

محمد بن سعد بن ابی وقاص

ابن اُهیّب بن عبدمناف بن زُهره. او به کوفه کوچ کرد و ساکن آن شهر شد. هنگامی که عبدالرحمان بن محمد بن اشعث قیام کرد محمد بن سعد هم همراه او بود و در جنگ دیرجمام شرکت داشت. پس از جنگ او را پیش حجاج آوردند که او را کشت. گوید یزید بن هارون، از ابراهیم بن عثمان، از ابوبکر بن حفص بن عمر بن سعد ما را خبر داد که می‌گفته است: *کنیه محمد بن سعد، ابوالقاسم بوده است. او محدثی ثقه و او را حدیثهایی است.

مصعب بن سعد بن ابی وقاص

او ساکن کوفه بوده و از علی روایت کرده است و به سال یکصد و سه درگذشته است.

۱. جناب صعصعه مورد محبت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بوده و همو عهد مالک اشتر را روایت کرده است. به نجاشی، رجال، چاپ جامعه مدرسان قم، ص ۲۰۳، شماره ۵۴۲ و شماره‌های ۳-۱۲۱، اختیار معرفة الرجال مراجعه فرمایید.
۲. روایاتی از عبدخیر در وقعة صفین، صص ۳۵۳، ۳۴۲، ۱۳۶، آمده است.

اسماعیل بن ابی خالد و جز او از مصعب روایت کرده‌اند. او محدثی ثقه و پرحديث بوده است.

عاصِم بن ضَمْرَةَ

سلولی. از قبیله قیس عیلان است. او از علی روایت کرده و به روزگار امارت پسر بن مروان بر کوفه در آن شهر درگذشته است. محدثی ثقه بوده و او را حدیثهایی است.

زید بن یثیع

از علی (ع) و حذیفه بن الیمان روایت کرده و کم حدیث بوده است.

شَرِیح بن نعمان صائدی

از قبیله همدان است. از علی بن ابی طالب روایت کرده و کم حدیث بوده است.

هانی بن هانی همدانی

از علی بن ابی طالب روایت کرده است. او شیعه بوده و احادیث او ناشناخته است.

ابوالهیاج اسدی

از علی بن ابی طالب روایت کرده است.

عُبَید بن عمرو خارفی

از قبیله همدان است. از علی (ع) روایت کرده است و ابواسحاق سبعی از او روایت کرده

است. او محدثی نامور و کم حدیث بوده است.

میسرة

پدر صالح بن میسرة و از آزادکردگان و وابستگان کینده است. از علی بن ابی طالب روایت کرده و او را احادیثی است. عطاء بن سائب از او روایت کرده است.

میسرة بن عزیز کندی

از علی (ع) روایت کرده است.

گوید عبدالله بن نمیر، از اجلح، از حکم، از میسرة بن عزیز کندی ما را خبر داد که می گفته است: یکی از آزادکردگان و وابستگان من درگذشت که فقط دختری داشت. به حضور علی (ع) رفتیم. نیمی از ارث او را به من داد و نیم دیگر را به دختر.

میسره

ابو جمیله. طهوی از طائفه تمیم است. او روایتی درباره کنیزکی از آل رسول خدا (ص) که زنا کرده بود نقل کرده است.

میسرة بن حبیب نهدی

گوید ابواسامة، از فضیل بن مرزوق، از میسرة بن حبیب نهدی ما را خبر داد که می گفته است: «علی علیه السلام از کنار گروهی که شطرنج بازی می کردند گذشت و خطاب به ایشان این آیه را تلاوت فرمود: «این صورتها - بتها - که برگرد آنها ثابت قدمید چیست؟»^۱

۱. بخشی از آیه پنجاه و دوم سوره بیه و یکم، انبیاء

ابو ظبیان جنّبی

نامش حُصَین و پدرش جُنْدَب بن عمرو بن حارث بن مالک بن وحشی بن ربیعۀ بن منبّه بن یزید بن حرب بن عُلّه بن جَلد بن مالک بن اُدُد و از قبیلهٔ مذحج است. به شش تن از پسران یزید بن حرب، جنّب می‌گفته‌اند که منبّه بن یزید یکی از ایشان است. ابو ظبیان از علی و ابوموسی اشعری و أسامة بن زید و عبدالله بن عباس روایت کرده است و به سال نود هجری در کوفه درگذشته است. او محدثی ثقه و دارای احادیثی بوده است.

حُجَیّة بن عدی

کندی. او از علی بن ابی طالب روایت کرده و هرچند نامور بوده است ولی بدانگونه نیست.

هند بن عمرو جملی

از طایفهٔ مراد است و از علی بن ابی طالب روایت کرده است.

حَنَشُ بن مُعْتَمِر

کنانی. کنیه‌اش ابوالمعتمر است. او از علی بن ابی طالب که خدایش از او خوشنودباد روایت کرده است.

اسماء بن حکم

فزاری. از علی بن ابی طالب روایت کرده و محدثی کم‌حدیث بوده است.